

بخش هشتم



خبیص نو

منابع جغرافیائی در باره خبیص ودشت لوت از سده هفتم هجری تا دوره صفوی بسیار کم و ناچیز است. سده هفتم هجری مصادف با حکومت قراختائیان کرمان با امیر آنها براق حاجب است و تسلط این طایفه در کرمان دوره هجوم و مهاجرت اقوام مغول را به جنوب شرقی ایران باز کرد. راه ارتباطی مغول با کرمان از طریق خراسان و هرات بوده است و بنظر میرسد که راه بین خبیص و دهسلم و نه در آن زمان رونقی یافته باشد و از سده هشتم هجری سیستانیان با حواشی غربی دشت لوت آشنا شده و بنای تعرض را به کرمان نهادند .

بین حکومت قراختائیان کرمان و تسلط خاندان آل مظفر بر کرمان در سده هشتم هجری يك دوره هرج و مرج در کرمان و اطراف آن پیدا شده که این وضع قبل از برافتادن خاندان آل مظفر تا زمان صفویه برقرار است. در این دوره فترت اقوام مغول و ترك و تاتار هر کدام در زمانی به دشت لوت ریخته که آخر آنها هجوم افغانه به ایران است .

سیل سیستان

زمان خرابی خبیص سلجوقی بواسطه سیلی مهیب معلوم نیست. شاید این سیل هم زمان با سیلی عظیم باشد که در سال ششصد و چهل و یک در سیستان جاری شد، جریان سیل سیستان در تاریخ سیستان باین صورت ضبط است: «آمدن سیلاب در ولایت سیستان چنانکه در کناره خندق و حوالی شهر يك نیزه بالا آب میرفت و در طرف مغرب تا بیابان سرکنده کرمان آب داشت و در جنوب تا حدود مکران بدین منوال آب بود و از شهر مدت سه ماه بر کشتی

میباید شد و در این مدت در خندق هشت نفر غرق شدند و در حوالی ولایت ازین سیلاب قریب سیصد آدمی از مرد و زن و بسیار چهارپای هلاک گشتند و اغلب غله سیستان را آب برد روز آدینه نوزدهم شوال در سال سیصد و چهل - و یک «

تصور ما از اینکه سیل خبیص هم باید بسال ششصد و چهل و یک صورت گرفته باشد دلیل دیگری جز پیوستگی وضع آب و هوایی دشت لوت با جنوب شرقی ایران ندارد و اگر بروز بارانهای سیل آسا باعث جریان سیل در سیستان شده باشند باید تصور کرد که دشت لوت و منطقه خبیص از این بارانها سهمی داشته و بناچار در انجاها هم سیل عظیمی جریان یافته است.

پس از خرابی خبیص سلجوقی مردم بناچار به خبیص کهنه روی آوردند و نمی دانیم در زمان رونق خبیص سلجوقی، خبیص کهنه چه صورتی داشته و آبهای مسیل درختنگان از چه مسیری به لوت می رفته اند. مسلم اینکه تمام آب مسیل درختنگان از کنار قلعه کهنه راه نداشته است زیرا در آن صورت دره های کودی مانند دره شفیع آباد و ابراهیم آباد در کنار قلعه کهنه پیدا می شدند و امروز مشهود بودند، بنا بر این باید تصور کرد که مجراهای قلعه کهنه برای مدت کوتاهی سیل به خود دیده اند، زمانی که برای خرابی قلعه کهنه و کوچاندن اهالی کافی بوده است.

خبیص نو در جنوب قلعه کهنه در محلی که امروز محله باغ نام دارد و مجاور آقوس است بنا گردیده و بخشی از خبیص کهنه را در برداشته است و شاید قلعه کهنه مرمت یافته باشد و خبیص نو در جنوب خبیص کهنه از آن زمان پی - ریزی شده است.

ثبات زندگی اجتماعی در خبیص همیشه پیوسته به اتفاقات سیاسی کرمان و وضع حکومتهای انجا بوده است. در دوره اقتدار امراء کرمان و نظم اداره این استان، خبیص از امنیت نسبی برخوردار بوده است گو اینکه حتی در مواقع صلح و آرامش همیشه خبیص از سوی مردم بیابان گرد مورد تجاوز قرار گرفته ولی زمانی که اوضاع سیاسی کرمان مغشوش می شده خبیص از سوی بیابان خراسان یا طرف سیستان و نرماشیر و جیرفت مورد تاخت و تاز افتاده و مهاجمین برای زور آزمائی و تسلط بر کرمان خبیص را پایگاه قرار میدادند تا در صورت توفیق برگواشیر دست یابند و اگر در مراد خود درمانده شدند از بیابان خبیص فراری شوند. موقع سوق الجیشی خبیص از این جهات در خور توجه است. در دوره حکومت قراخانیان کرمان در زمان براق حاجب و ترکان خاتون

آرامش و امنیت نسبی در منطقه کرمان برقرار بود و در حکومت سلطان جلال‌الدین قراختای پای چریکهای مغول به کرمان باز شد زیرا سرحد جنوبی و شرقی کرمان مطمئن نبود و امیر کرمان از ارغون خان بمنظور فوق مدد خواست و وعده‌ای چریک مغول که بانها اوغان و جرمان می‌گفتند به کرمان آمدند و این طایفه بتدریج با بیابان نوردان لوت در آمیخته و باعث فساد و تباهی گشتند .

تفوق سیستانیان

از اواخر قرن هفتم هجری تا برقراری امراء آل مظفر در کرمان اوضاع این ایالت دچار هرج و مرج گردید. ارتباط کرمان با سیستان و آگاهی ملوک سیستان از اوضاع مغشوش کرمان موجب دست‌اندازی سیستانیان به کرمان شد. شهر بزرگ سیستان در مجاورت دشت لوت نیه بود. شهر نیه که همان نیه کنونی باشد و ذکر اهمیت تاریخی آن در پیش گذشت برای جلگه سیستان موقعی شبیه به موقع خبیص نسبت به کرمان داشت. راه قدیمی و تاریخی خبیص به ده سلم از طریق نیه کرمان را به هرات پیوست میداشت. این راه بیابانی مورد رفت و آمد بود و با وجود دشواری مراحل آن بخش عمده بازرگانی کرمان با سیستان از این طریق انجام میشد و هم‌چنین نیه دربند سیستان برای ارتباط با خراسان بود و در لشکرکشی های ملوک سیستان به قهستان شهرنیه پایگاه اصلی بشمار میرفت چنانچه در سال ششصد و هشتاد و هشت امیر ترشیز با لشکر مغول به نیه آمد و آنجا را خراب کرد و ملک نصیرالدین که در آن زمان امیر سیستان بود پسر خود شاه شمس‌الدین علی را به نیه فرستاد تا آنجا را تعمیر نماید .

سیستان در دوره حکومت ملک نصیرالدین قدرت و اعتبار داشت و ایالت قهستان از قائل تا ترشیز تابع سیستان بود و امراء کرمان در موارد گرفتاری و نزاع در سیستان پناه می‌جستند. فرزند مهتر نصیرالدین که رکن‌الدین محمود بود بواسطه ناسازگاری با پدربخشم از سیستان برفت و مدتی در اطراف سیستان به تصرف قلاع و شهرها و تهیه سپاهی پرداخت . شهرنیه در آن زمان توسط مغولان خراب شده بود رکن‌الدین ویرانه‌ها را بساخت و قلعه بنا کرد و قنات‌ها را تعمیر نمود و احداث باغات را آغاز کرد زیرا قبل از وی در نیه باغ نبود (۱). جماعتی براو گرد آمدند و در اواخر سده هفتم رکن‌الدین محمود از راه

لوت عازم خبیص شد. رکن‌الدین محمود خبیص را بگرفت، بظاهر تسخیر خبیص بدون حصار آسان بود و بنا بر ضبط تاریخ سیستان از آنجا به دیه کرد رفت و قلعه آنجا را بگرفت. به شرحی که گذشت شاید نام سابق اندوگرد موجود دیه کرد بوده باشد زیرا در نزدیکی خبیص جایی بنام دیه‌کرد نمی‌شناسیم و از خط سیر رکن‌الدین که «از آنجا بیای حصارهشتاد طاق شد» پیداست که مسیر وی از اندوگرد بوده است.

قلعه اندوگرد محل مستحکمی بوده است و خبیص نو وضع دفاعی خوبی نداشت ولی مجهزتر از قلعه اندوگرد قلعه هشتاد طاق بود که محمود برای تصرف آن منجنیق بکار برد و جلوی قلعه جنگی سخت درگرفت و مردم امان خواستند و قلعه را تسلیم کردند و مالی که در قلعه بود بدست افتاد (۱).

هشتادان

آبادی هشتاد طاق، روستای هشتادان حاضر است و بنظر میرسد که نام هشتاد طاق به تدریج به هشتادان بدل شده است. وضع محل با نام هشتاد طاق هم‌آهنگ است، زیرا سبک بنای قلعه چنین نامی را بار آورده است. آبادی هشتادان در دره جوشان در ده فرسخی جنوب غربی خبیص است. دهی کوهستانی در ارتفاع ۱۶۰۰ متری و جزء بخش جوشان است. با ۶۵ خانوار، جمعیتی به میزان ۲۶۱ نفر دارد. امروز مرکز بخش، جوشان با بیش از هزار نفر سکنه است ولی محل قدیمی همان هشتادان می‌باشد. زراعت شتوی آن گندم و محصول سردرختی آنجا که انگور و انجیر است شهرت دارند. قلعه قدیمی و مخروطه هشتادان در ابتدای آبادی و روی تپه سنگی است. بنای اصلی و قدیمی قلعه حصار سنگ چین داشته که در وسط تپه بوده و بنای بالای تپه سنگی است. بدور این حصار خانه‌هایی در دامنه تپه ساخته‌اند که برای بنای آنها تپه را سوراخ نموده و اطاقکی با سقف لوله‌ای کنده‌اند در دوردور تپه این اطاقها با سقف لوله‌ای منظره طاق نمادار به تپه داده و شاید شماره اصلی آنها ۸۰ بوده است ولی امروز بخش اعظم اطاقها و سقفها فرو ریخته و تصور صورت اصلی بنا دشوار است. قلعه اندوگرد هم کم‌وبیش همین وضع را دارد که از دامنه تپه برای بنای یک طرف اطاقها بهره‌گیری شده و در سایر آبادیهای بخش خبیص هرجا تپه‌هایی وجود داشته خانه را در دل سنگ کنده‌اند چنانکه در سر

راه هشتادان در مظهر قنات زاینده رود که در کنار راه خبیص است امروز هم نگهبان درختان، چنداطاقی بهمین شکل در دل تپه برای خود بنا کرده و آغل بزها نیز سوراخی در دامنه تپه است.

رکن‌الدین محمود تمام منطقه خبیص را تسخیر کرد و بنا بر ضبط تاریخ سیستان امیر کرمان تحف نزد وی فرستاد (۱) و محمود در خبیص ساکن شد و در آنجا به آبادانی پرداخت و از جمله حساری بدور شهر کشید و خندق‌دور حصار بنا کرد. محدوده خبیص قرن هشتم نامشخص است و بظاهر باید در جنوب قلعه کهنه بوده باشد و چه بسا محمود حصار قلعه کهنه را نیز تعمیر نموده و اقامت وی در خبیص یکسال طول کشیده و بظاهر باید در آبادانی خبیص کوشیده و آنجا را برای زندگی خود و کسانش آبرومند کرده باشد ولی هوای گرم خبیص با مزاج سیستانیان جور نبود و خلقی از آنها تلف گشتند و رکن‌الدین محمود نیز بیمار شد و او را در محفه نهاده و به نیه آوردند و یکسال هم چنان بیمار بود (۲)

راه خبیص به هرات از طریق ده سلم و نیه برای فرارها و تهاجم‌های ناگهانی در اطراف کرمان بسی مناسب بود چنانکه در سال هفتصد و چهل و یک هجری قمری که امیر مبارزالدین محمد مظفر از سلاطین آل مظفر به کرمان تاخت قطب‌الدین نیکروز والی کرمان از راه لوت به هرات گریخت و در آنجا سپاهی فراهم کرد و باتفاق ملک داود غوری مخفیانه از بیابان لوت گذشت و تا آبادی درختگان چهار فرسخی شهر کرمان رسید. امیر آل مظفر از آمدن او بی‌خبر بود و بناچار به انار گریخت و کرمان بدست نیکروز افتاد ولی امیر مبارزالدین با لشکر یزد بازگشت و نیکروز از همان راه لوت رهسپار هرات شد.

کمک لشکر فارس به امیر مبارزالدین در تسخیر کرمان و بم راه یافتن عشایر عرب فارس را به کرمان و دشت لوت بدنیال داشت. عشایر عرب فارس در فرک ونیریز و شهر بابک ییلامشی داشتند و کم‌کم متوجه یزد شده و کرمان غربی را بیاد غارت دادند. امیر مبارزالدین بر آنها تاخت و آنها را متفرق کرد جماعتی از آنها در دشت لوت پناه جستند و با ترك و تاتار و مغول هم‌گام

۱ - سال ورود رکن‌الدین محمود به خبیص معلوم نیست ولی از آنجا که امیر کرمان محمود شاه با وی از در مسالمت درآمده باید تاریخ آمدن محمود در حدود ۶۹۹ باشد که پس از انقلاب کرمان در سال ۶۹۸ زمانی که محمود شاه باصفهان رفته بود محمود شاه مدتی بر کرمان تسلط یافت ولی پس از نه ماه محاصره شهر توسط لشکریان امیر سداق در دوشنبه دوم صفر سال ۷۰۰ دستگیر گردید.

گشتند. بظاهر عشایر مزیدی و عبدالمهی و کطی از بقایای آنها بوده‌اند و دور نیست نام کوه عبدالمهی در شمال غربی ده سلم که چشمه آب دارد از اسم این طایفه باشد.

در لوت جنوبی و نواحی سرحد طوایف مغول جرمان و اوغان قدرتی بدست آورده و در بلوک جیرفت آب و ملکی بهم زده و قلاع محکمی در اختیار داشتند و شاه شجاع از آنها دختری گرفت. گویند مغولان بت پرست بودند و در پیش خود اصنامی داشتند و علماء اسلام به تکفیر آنها فتوی دادند. امیر مبارزالدین برای سرکوبی این طایفه به جیرفت لشکر کشید ولی بسختی از آنها شکست خورد (۷۵۰ هجری قمری).

طوایف مغول چند سالی در جنگهای کرمانیان با شیرازیان رکن اصلی سپاه کرمان بودند. گاهی یارویا و امیر مبارزالدین میشدند و زمانی سرکشی کرده بمقابله می‌پرداختند و در زمان حکومت شاه شجاع در کرمان نیز محارباتی بین او و طوایف جرمان و اوغان در جیرفت روی داد و نتیجه‌ای حاصل نشد و تا ظهور امیر تیمور این طوایف در نهایت خودسری بر منطقه جیرفت تسلط داشتند. حکومت کرمان در زمان تیمور به امیر ایدکو واگذار شد که به سال ۸۱۰ در بلوک خبیص بدارفانی شتافت.

دوره عرفاء و صوفیان و پیران

قرن نهم هجری در کرمان و بهم و خبیص مقارن با پیدایش علماء معروف تصوف و عرفان و روشن دلان و ارسته از دنیا گردید. مردم کرمان زمانی بس دراز خرابیها و تاراجها و کشتارها دیده و با ضرب چوب و ریسمان و شکنجه مال خود را از دست داده و در قحطی و گرانی فرزندان خود فروخته و از گیاه و چرم پاره و سگ و گربه سدجوع نموده بودند. در این اوضاع رقت بار جز توکل به مشیت الهی و التجاء بعالم روحانی روزنه نجاتی برای این مردم دردمند باقی نبود. دست نیاز بسوی مراجع دین و فقهاء عظام دراز شد تا مگر از برکت انفاس آن بزرگواران مرهمی بر قلب ریش این ستمدیدگان نهاده شود. در جدال بین سلطان اویس و ابابکر میرزا بر در قلعه بهم مردم بدبخت بجان آمدند. در رساله مقامات عرفای بهم در باره آن واقعه چنین آمده:

«چهارصد سوار تعیین کرده بود که به بهم آیند و قلعه را بکنند و مردان را

بکشند و زنان را به اسیری برند و مال یم را غارت کنند و خانه‌ها را ویران کنند و جو بکارند. بعد از آن قحطی در یم دست داد چنانکه يك من نان چند تکه شد و آخر سال بود و خلق مضطر و غارت زده، هر چه گندم در دولتخانه آن- حضرت (شمس‌الدین ابراهیم) بود بلغور ورشته می‌کرده و می‌پختند و به درویشان میدادند و آن حضرت بدست خود آش در کاسه های درویشان و کودکان می‌کردند و بسیار بودند که زنان و کودکان خود را در خانه آنحضرت گذاشته بودند».

از بزرگترین عرفاء آنزمان سید نورالدین یزدی معروف به شاه‌نعمت‌اله ولی است که در یزد بسال هفتصدوسی‌ویک بدنیا آمد و در ماهان در سال هشتصدوسی‌وسه رحلت نمود. شرح زندگی این سید جلیل‌القدریس درازو از حوصله این مقاله خارج است. کرامات زیادی به او نسبت داده شده و گویند نود هزار کس به سید اظهار ارادت می‌کردند (۱). سفری به سمرقند کرد و مورد عنایت و نوازش تیمور افتاد و با شاهرخ آشنائی نزدیک داشت و زمانی که شاهرخ به کرمان آمد از او خواهش کرد که از ماهان به کرمان آمده و از وی مدار نماید .

سید نورالدین یزدی

شاه نعمت‌اله چند سفر برای زیارت بابازید مجرد به خبیص رفت. توجه سید به خبیص بی‌جهت نبود. خبیص بلدة الصالحین لقب داشت و از زمانی نا معلوم ساداتی در خبیص پیدا شدند که سرشناس آنها داماد قاوردشاه سلجوقی بابازید مجرد بود. آن پیر روشن ضمیر بایستی مکارم اخلاقی بلند پایه‌ای داشته باشد و پسران وی اهل زهد و تقوی باشند تا قاوردشاه سلجوقی هشت دختر خود را به سادات دهد. بابازید شمس‌الدین ابوطالب زید امامزاده بود که نام وی امام‌زید بن محمد بن علی محمد دیباج است و به شش مرتبه به امام جعفر صادق میرسید و به کمالات صوری و معنوی و نهایت مراتب علیه موصوف بوده‌اند. (۲) و نزد اشراف و سادات مکه اشتهار داشته و به سیدالسادات معروف است .

۱ - مجمع‌الفصحاء .

۲ - تذکره الاولیاء معرابی .

از محرابی نقل است که نعمت‌اله‌ولی ارادتی کامل به تربت بابازید داشته و هر وقت به خبیص برای زیارت میرفته با رویت گنبد مدفن ایشان کفش از پای گرفته و پیاده به استان قدس مشرف می‌شده است.

مقبره امامزاده زید در خبیص بنائی آبرومند دارد، در کنار شهر واقع است و فاصله‌ای با قلعه کهنه ندارد. صحن مقبره تعمیرات جدید یافته و در آن خرابه‌ایست که نیمی از بنای گنبدی شکل با سقف ضربی و گچ‌بری و یک محراب بجا مانده و آنرا **صقه‌صفا** گویند. سبک این بنا از قرن نهم هجری است و مقبره بابازید گنبدی از کاشیهای جدید دارد که بنای آن از زمان فتحعلی‌شاه قاجار است و در سرگنبد چراغ برقی تعبیه شده که در شب برای یافتن خبیص بهترین راهنماست. از گفته محرابی چنین برمی‌آید که در قرن نهم مقبره گنبدی داشته و لابد خراب شده که گنبد جدید بنا گشته است. از اولاد بابازید محمد ابن ابراهیم نویسنده تاریخ سلاجقه و غز در کرمان است که بگفته خود جد وی بوده است.

از عرفاء معروف و معاصر نعمت‌اله‌ولی سید شمس‌الدین ابراهیم بمی بوده است که از جانب نعمت‌اله‌ولی در بم به ارشاد مردم و دستگیری از ستم‌دیدگان می‌پرداخته و خلیفه‌الخلفاء لقب داشته و به روایتی متکفل غسل و نماز سیدنورالدین شده است. سید شمس‌الدین گذشته از عوالم روحانی و خوارق عادات مورد توجه و احترام امراء کرمان بوده است. رفتار سید شمس‌الدین با امیررا ابابکر بن میرانشاه بن تیمور که در صدد بود با بیگاری مردم بم را به تصرف حصار قلعه گمارد و در برابر سلطان اویس بن ایدگو مقاومت کند. جالب است امیر ابابکر بمنزل سید رفته بود و رخصت میخواست ولی آن عارف عالیقدر با کلماتی درشت امیر را از این نیت برحذر داشت.

پس از غلبه سلطان اویس، سید از حامیان او شد و بعد که اویس مورد خشم شاهرخ قرار گرفت بوساطت بدریار شاهرخ به سیرجان رفت. سید محمد طاهرالدین بمی فرزند سید شمس‌الدین جانشین بلافضل او بود و آرامگاه وی در جنوب شرقی بم نزدیک امامزاده زید فعلی هست و درکنار آن آثاری از خاتنساء بزرگ این خاندان بجاست. سید محمد طاهرالدین مولف کتابی بنام بم نامه است که امروز بدست نیست.

اعلام جغرافیائی

در قرن نهم هجری خواه از طریق ماهان مقر نعمت‌اله‌ولی و خواه از راه بم در اویس و پیران و صوفیان به حاشیه غربی دشت لوت و منطقه خبیص راه

یافتند و آثار گذشت و اقامت این اشخاص امروز در اسامی جغرافیائی محل دیده می‌شود. این اسامی بیشتر نام مزارهای مخروطه است ولی اسم چاه و قنات و حتی ده هم از نام پیران و صوفیان اخذ شده است .

در دهستان اندوگرد، روستای پیرغیب با ۵۴ نفر جمعیت و باباگل با ۷ نفر نامهایشان از این ریشه است. در تکاب، آبادی زیارتگاه و دو محل بنامهای گذرگاه امام و گذرگاه ابوالفضل و در جنوب کریم‌آباد تکاب سرراه پشویه چاه پیر-ندیدگان است که گویند سیدی در آنجا متوطن شده و چاهی زده و بنائی بیا داشته که بعد خراب گشته است. در دره سرخوران دهنه‌غار محلی بنام مزارشاه است و حتی در شرق دشت لوت‌جاهائی بانام پیر مشخص می‌باشند که از جمله آرامگاه پیر چاه‌روئی در شرق ده سلم است .

بظاهر کلیه این اسامی از قرن نهم هجری بعد در اطراف لوت پیدا شده‌اند و شاید بعضی از اسامی قدیمی‌تر باشند. بررسی خرابه‌های نامشخص در اطراف شهداد و روستاهای مجاور کاری بس دشوار است و چون هیچ سند یا کتیبه‌ای در باره آنها بدست نیست، معرفت ما در محدوده گمان خواهد افتاد .

در شمال قلعه کهنه خبیص که امروز اراضی مزروعی است و در سابق در پیرنستان کهنه بوده، بنائی خشتی مسدسی شکل، نیم آن از بین رفته و مخرابی روبرو دارد . این بنای بدون نام شاید خانقاه کوچکی بوده است. در جنوب دیوار قلعه کهنه آناریک آرامگاه خشتی با سقف ضربی جدید برجاست که بدان پیرچهل دختر گویند که رایج است پیر در خارج و چهل دختر در درون بقعه بخاک سپرده شده‌اند ولی از همه این خرابه ها جالب‌تر بنای معروف به آقوس می‌باشد .

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
آقوس
مرکز ملی علوم انسانی

در جنوب قلعه کهنه سر راه همت‌آباد، خرابه‌ایست شامل دو بنای چسبیده بهم یکی آجری و دیگری خشتی که بدان آقوس گویند و در درون بنای آجری گوری است منتسب به پیر مسافر. درباره ماهیت این بنا هیچ نوشته و شاهی بدست نیست. اولین شرح مربوط باین بنا چند سطر است که در کتاب سایکس بنام صدهزار میل در ایران ضبط شده و سایکس گویند که خود به خبیص رفته توصیفی از آن محل نمی‌دهد و تنها به نقل قول کشیش بلاکت پرداخته که در سال ۱۹۰۰ از خبیص گذشته و به سایکس اظهار داشته که این بنا

کلیسا بوده و در آنجا سنگ قبری بتاریخ ۱۷۳ هجری دیده است. سایکس حتی بازدید از بنا بعمل نیاورده و متذکر نگشته که سنگ قبر مزبور در گذشت وی از خبیص وجود داشته یا نه .

اولین دشواری در شناسائی این بنا درك كلمه آقوس است که در محل ناقوس هم گویند و شاید کسانی که آنرا کلیسا پنداشته‌اند نام اصلی رانا قوس مربوط به کلیسا تصور کرده‌اند .

کشیش بلاکت در کمال صراحت اظهار داشته که بنا از دو قسمت قدیم و جدید است و از وضع اطاقها و جای لباس کن پیداست که آنجا کلیسا بوده است. کشیش بلاکت از بناهای مشابه با آقوس در منطقه بم و شهداد بی‌خبر بوده و با اندک توجهی به وضع بنای موجود میتوان به شباهت آن با خانقاهی در بم که مجاور آرامگاه سید محمد طاهرالدین بمی است پی برد وهم‌چنین شباهتی که این بنا با خرابه مجاور به مقبره بابازدید دارد. آنچه در این بناها انسان را دچار شك و تردید مینماید یکی وجود محراب است که در همه آنها وجود دارد دیگری اطاقهای تو در تو که شبیه به کلیسا و دور از طرح مسجد مسلمانان است، خاصه که در کنار طالار بزرگ اطاق کوچک رخت‌کن بنا شده است. در غالب این خانقاهها یکی دو قبر مشاهده می‌شود چنانکه در خانقاه سید محمد طاهرالدین هم دو کور با سنگ مرمر هویدا است. قبل از بحث درباره قدمت بنای مذکور به توصیف آن می‌پردازیم

بنای موجود از دو قسمت خشتی و آجری بدون تناسب باهم تشکیل شده که بظاهر بنای خشتی قدیمی‌تر و مخروطی‌هولی پیداست که بنای آجری چند مرتبه مرمت یافته و سالم‌تر است .

بنای آجری

قسمت آجری بنا مسدوسی شکل است و از دور دو طبقه به نظر میرسد ولی از داخل آن پیداست که وضع پنجره‌ها و طاق‌نماها چنین شکلی بار آورده و کورنه يك اطاق بزرگ با سقف فروریخته گنبدی بوده است . بنای آجری شامل سه اطاق در جهت شمالی جنوبی تودرتو که در ورودی در جبهه کنار راه، رو به شمال است. بخش پائین بنا بزرگتر از بخش بالا است یعنی در بالا تورفتگی دارد که ضخامت جرژها را کم کرده و از داخل اطاق دیوارها صاف هستند و شاید بهیمن منظور شکل بنا را مسدوسی گرفته‌اند.

ریشه اطاق آجری روی گل و شفته و سنگ است و آجرهای قرمز رنگ به قطر ۴ سانتیمتر و درازی ۲۵ بکار رفته ولی تمام بنا آجر نیست. دیوار غربی در پائین آجر و در بالا خشت است و پیداست در نتیجه خرابی این دیوار، بالای آنرا با خشت تعمیر کرده‌اند ولی سنگینی دیوار خشتی موجب خطر گشته و در زمان بعدی دوجرز حمال برای نگاهداری دیوار پشت آن ساخته‌اند و تعمیر بسیار بد صورت گرفته زیرا جرز حمال جلوی پنجره‌های غربی را گرفته است.

بین دیوار غربی و دیوار شمالی ضلع مسدس بعرض دو متر است که دو جرز در کنار دارد و در بالای دیوار که تو رفته است پنجره ایست که نعل درگاه آن از چوب خرماست ولی سقف پنجره پائین مثلث ضریبی است. در جبهه شمالی در ورودی است به بلندی دو متر و عرض ۱٫۵ متر که پائین در را به بلندی یک متر با سنگ و گل گرفته‌اند تا مدخل را مسدود نمایند. دیوار شرقی در پائین تا یک متر و نیم آجری و در بالا گلی است و این جبهه دیوار حیاط را میسازد که دری بسوی حیاط داشته که بسته‌اند و این در باندازه در جبهه شمالی بوده است. دیوار سمت حیاط طاق نماهایی در دو ردیف پائین و بالا داشته و در بالای ورودی جبهه حیاط، مانند بالای در ورودی اصلی یک پنجره مثلثی شکل است. حیاط بخشی از بنای خشتی است ولی نقشه بنا و سبک آن می‌رسانند که دو بنا یک واحد بوده‌اند.

طاق جلو که بدنه‌های آجری دارد قسمت اصلی بناست که سقف آن ریخته و داخل آن پوششی از گچ با طاق نما و گچ بری دو ردیفه در پائین و بالا دارد. در پائین دیوار، بارتفاع یک متر کاشی‌های مسدسی به رنگ قهوه‌ای و سیاه در بدنه مقابل در بدنه شرقی، محرابی است و در بالای آن پنجره و بدنه جنوبی در بدنه مقابل در بدنه شرقی محرابی است و در بالای آن پنجره و بدنه جنوبی اطاق که وصل به دو اطاق جنوبی است دری به اطاق پهلو دارد که اندازه آن نظیر در ورودی و در بالای آن پنجره‌ای قرینه است. اندازه این اطاق جلو هر دو ۵ متر است.

در جنوب این اطاق و مربوط بدان اطاق محقرتر با سقف کامل گنبدی است که سقف شکسته و سوراخی در وسط آن پیدا شده است. این اطاق هم چهار در به اطاق شمالی و جنوبی و جبهه غربی و حیاط داشته و دور اطاق طاقچه‌هایی است. این اطاق کوچکتر و در کف آن بنای برجسته‌ای از خشت است که ماهیت آن روشن نیست.

سومین اتاق جنوبی که وصل به اتاق دومی است از هر جهت شبیه به اتاق دومی بوده ولی نیمه جنوبی آن از بین رفته ولی سبک بنای آن نظیر اتاق دومی با سه در است ولی در جبهه شرقی بجای در حیاط طاق نما داشته است .

بنای خشتی

در شرق سه اتاق مذکور مجموعه ایست چسبیده به بنای اجری شامل يك حیاط در شرق اتاق اولی کنار راه. این حیاط كوچك است دیوار خشتی مغزوبه دارد و در جنوب آن سه اتاق و يك رخت کن ضلع جنوبی حیاط را تشکیل میدهد اتاق بزرگ اصلی در این جبهه در وسط واقع شده که بلندی آن در حدود ۶ متر و به اندازه اتاق اول آجری است. سقف آن ضربی بوده که از بین رفته و از این اتاق فقط دو دیوار غربی و شرقی بجاست که در آنها هم آثار طاق نماهای دو ردیفه دیده می شود. ریشه چرزهها از گل و سنگ است و روی آن يك ردیف آجر و بعدخشت است. داخل این اتاق در جبهه غرب طاق نمائی بشکل محراب دارد و در جبهه شرقی هم راهی به اتاق كوچك مجاور داشته. در شرق آن اتاق محقری بوده که ماهیت آن روشن نیست .

در غرب این اتاق بزرگ راهروباریکی است که حدفاصل بین اتاق بزرگ مرکزی و اتاق غربی آن میشود و پیداست که ایجاد راهرو برای راه دادن اتاق غربی به حیاط است. اتاق غربی خشتی با سقف ضربی که خراب شده بسیار محقر و طاقچه های كوچك مانند جای چراغ داشته است.

در گوشه جنوب غربی حیاط، وصل به اتاق بالا و اتاق دوم بنای اجری، يك پیش آمدگی در حیاط است که اطاقی است با سقف کوتاه ضربی و ابعاد ۲۵×۲۵ و از دو طرف راه به دو اطاق و از يك سو راه به راهرو و از سوی دیگر دری به حیاط داشته است این اطاقك که به رخت کن شبیه است باعث فرضیه مختلف درباره کلیسا بودن محل گشته است. این بود وضع فعلی خرابه های آقوس و آنچه در باره آنها میتوان گفت بطور زیر خلاصه میشود:

۱ - هیچ اثری از خرابه و آثار پیش از اسلام در محل مشهود نیست و آنچه امروز بجاست شامل مجموعه ایست که مربوط بهم و در زمانی واحد ساخته شده منتهی پاره ای جاها بعدها تعمیر یافته و سالم مانده و جاهای دیگر نابود گشته اند. قسمت سالم اتاق قبرپیر مسافر است که پیداست چندین دفعه مرمت یافته و حتی پوشش نعل درگاهها و پنجره های بالا شاید نمونه ای از تعمیرات

يك قرن قبل باشد که همزمان با آن حمالهای دیوار غربی را ساخته‌اند .

۲- طرح بنای مزبور نه شبیه به مسجد است و نه مقبره و نه کلیسا و با مقایسه با بناهای مشابه در اطراف بم این محل خانقاه بوده است و بر روی هم بنا بسیار محقرو فاقد ظرافت و زیبایی است .

۳ - زمان بنای مذکور بدرستی معلوم نیست. کاشی کاری پائین اطاق مزار و گچ‌بری داخل اطاق به همان شیوه بنای صفا در آرامگاه بابازیداست و گمان اینکه این دو خانقاه در يك زمان یا با اندکی تفاوت زمانی ساخته شده باشند. و بظاهر باید مربوط به اوائل قرن نهم هجری باشند. بانی این بناها معلوم نیست، اگر وضع مشابه را در نظر گیریم که در کوه بنان و یزد و خاصه در ماهان خانقاه‌هایی بدستور سیدنورالدین نعمت‌اله ولی بنا گشته و نظر به احترامی که سید به بابازید داشته و به زیارت تربت وی میرفته دور نیست که صفا و آقوس به امر وی بنا شده باشند و با رونق بازار عرفاء در منطقه خبیص خواه از راه ماهان یا از طریق بم جماعتی در اویش و پیر از آن تاریخ بعد در حاشیه غربی دشت لوت آمده باشند .

۴ - نکته مهم درباره آقوس، روایت کشیش بلاکت است که در آنجاسنگ قبری با تاریخ ۱۷۳ دیده است. امروز اثری از این سنگ بجان نیست و نمیدانیم در چه زمانی و چطور بتاراج رفته. بنابه اظهار اهالی محل در چند نوبت اشخاصی به خبیص آمده و در خرابه‌های آقوس کاوش کرده‌اند ولی کسی از اهالی خبری در باره این سنگ ندارد و فرضیات دیگری هم میتوان نمود. آیا قرائت تاریخ سنگ درست بوده است؟ آیا سنگ را از قبر دیگری برای زینت این گور نیاورده‌اند؟ (اینکار رسم است). آیا گور برجسته موجود در کنار اطاق همان گور با سنگ تاریخ ۱۷۳ است؟ آیا این گور از آن پیر مسافر مجهول‌الهویه است که بعد در آنجا دفن گشته؟. بهر حال بفرض روایت کشیش بلاکت اگر گوری با سنگ تاریخ ۱۷۳ در آن محل بوده بایستی سالها قبل از پیدایش خانقاه در آنجا بنائی وجود داشته باشد و از کجا چنین بنائی مربوط به پیش از اسلام نشود زیرا در غرب آقوس محلی که امروز اول‌خیابان مرکزی شهر است با خاک برداری زمین برای بدست آوردن شن و ماسه آثار دیوارها و خرابه‌های خشتی که بسیار قطور و از پیش از اسلام است پیدا شده که این بناها در جنب قلعه کهنه قرار داشته‌اند و امروز این دیوارها در زیر سه متر ضخامت مواد رودخانه‌ای شن‌ورینگ که نتیجه بروز سیل بوده مدفون میباشند. گور قدیمی از آن پیر مسافر نبوده ولی بایستی آرامگاه مردی محترم و سرشناس باشد که در قرن نهم هجری در جواروی خانقاهی برپا کرده باشند . گمان اینکه پیر مسافر بعد از بنای خانقاه

در آن محل بخاك سپرده شده است .

۵ - تفسیر کلمه آقوس و اینکه شاید در اصل ناقوس بوده نظری ساده است، زیرا در این تفسیرچیزهای دیگری نیز نهفته است. از کجا کلمه آقوس در اصل ناووس نبوده باشد. ناووس عربی با جمع ناووس به معنی تابوت سنگی و یا گور غیرمسلمانان است که موارد زیادی از این جاها در صدر اسلام ذکر شده و ابودلف مسهر بن المهلهل در سفرنامه خود در شرح مربوط به ری اشاره کرده است. ناقوس یا ناخوس در زبان آشوری اسم خاص است و برحسب تصادف نگارنده در آذربایجان، در غرب اشنویه دو آبادی بناهای ناخوس و سرکیس دیدم که بنا بگفته اهالی محل هر دو اسم نام بزرگان آشوری بوده که به آن منطقه آمده و باعث آبادانی شده و روستاها را بنام خود کرده اند. مزار این دونفر هم در محل موجود است، از کجا که آقوس از ریشه یونانی آگیوس به معنی مقدس نباشد؟. بحث در این باره به درازاء خواهد کشید و نظر قطعی هم نمی توان بیان کرد .

اوزبکان و افاغنه در دشت لوت

از اوائل سده دهم هجری موجی از یغماگران نوردشت لوت پدیده آمده و این موج مقدمه غارتگری و خرابکاری جدیدی گشت که تازمانی نزدیک بما دشت لوت و نواحی اطراف آنرا مورد تاخت و تاز و ناامنی داشت:

اوزبکان

دوره فترت تازه ای در کرمان از اواخر سده نهم پدید آمد. سلطان حسین میرزای بایقرا از هرات، کرمان را زیر نفوذ داشت و پس از مرگ وی در سال ۹۱۱ دوپسر وی بدیع الزمان میرزا و مظفرحسین میرزا سپاهی از راه لوت به تسخیر کرمان فرستادند و آنها را فتح کردند ولی عمر آنها بدرازانکشید زیرا محمدشاهبخت خان اوزبک معروف به شیبک خان بسال ۹۰۶ سمرقند را از یکی از نواده های تیمور گرفته و به تخت نشست و چندی بعد بر هرات مسلط شد و نوادگان تیمور را برانداخت. تسلط امراء اوزبک بر سمرقند و هرات دست اندازی و لشکرکشی اوزبکان را بداخل ایران بدنبال داشت . تاخت و تاز اوزبکان در خراسان و کرمان بصور منظم و نامنظم در تمام دوره صفویه تا عصر

نادر ادامه داشت ولی اوزبکها هیچگاه مهاجرتی از خود بجا نگذاشتند و حکومت گنجعلیخان زیگ در کرمان مدتی دشت لوت را از تعرض آنها برکنار داشت. در سنه نهصد و پانزده شیبکخان سپاهی فراوان از راه لوت به تسخیر کرمان فرستاد. راه هجوم اوزبکان به کرمان راه تاریخی لوت شمالی بین بیرجند و خبیص بود و بناچار اولین آماج اوزبکان خبیص و نواحی اطراف آن میشود. خبیص هیچگاه موقع دفاعی مناسبی نداشته و بشرحی که گذشت نه قلعه محکم و نه مردمی رزمجو در آنجا پیدا میشود. خبیص و روستاهای اطراف را به تصرف در آوردند ولی قلعه اندوگرد در آنزمان رفیع و حصین بود. مردم آن قلعه اوزبکان را به مهره تفنگ و ریختن آتش و سنگدفع و رفع کردند. از خبیص اوزبکان به قصد گواشیر عازم راور گشتند و در آنجا هم مردم به قلعه گیری پرداخته و اوزبکان سرگرم غارت مواشی شدند و زرند را غارت و رو به گواشیر نهادند. اوزبکان چون از سپاه کرمان شکست خوردند بسوی خراسان رو کرده و هرچه در راه بود بهار غارت دادند.

شاه اسماعیل به دفع اوزبکان همت گماشت و سال بعد با سپاهی گران به مرو رفت و در حین نبرد شیبکخان در زیر سم ستوران هلاک شد و بظاهر فتنه خوابید ولی اوزبکها راههای لوت را شناخته و غنائم شهرهای کرمان را به خاطر نگهداشتند. در زمان شاه عباس اول عبدالهخان اوزبک گروهی را به خراسان جنوبی و اطراف طبس فرستاد یتیم سلطان اوزبک قلعه طبس را محاصره کرد ولی سپاه کرمان به سرکردگی ولیخان بکمک رسید و اوزبکها منهدم گشتند.

گنجعلیخان زیگ

بسال ۱۰۰۵ هجری قمری پس از سالها فلاکت و بیچارهگی ایالت کرمان حکمران مقتدری که گنجعلیخان زیگ باشد یافت. اداره امور کرمان در دوره حکومت وی تحت نظم و ترتیبی درآمد. حفظ حدود کرمان از دستبرد اجانب از اولین نیات این حاکم بود. اوزبکها هنوز در خراسان جنوبی به تاخت و تاز میپرداختند. برای سرکوبی عبدالهخان اوزبک شاه عباس متوجه خراسان شد و بسال ۱۰۰۶ گنجعلیخان با سپاه کرمان از راه یزد باردوی ملوکانه پیوست. اوزبکها از خراسان و هرات رانده شدند و گنجعلیخان با قدرت و درایت ریشه فساد آنها را برکنند ولی بسال ۱۰۱۱ هجری قمری عبدالباقیخان اوزبک باز در خراسان فتنه ای برپا کرد و گنجعلیخان در رکاب شاه عباس به خراسان شتافت.

از کارهای ارزنده گنجعلیخان، منظم کردن بلوچستان به کرمان بود. بلوچستان و مکران از زمان خوارزمشاهیان حکومتی محلی و نیمه خود مختار داشتند. بظاهر از دولت تبعیت میکردند ولی نه خراجی میپرداختند و نه حکومت مرکزی رادر عزل و نصب حکام محلی که خود را از خاندان صفار میدانستند دخلی بود. سپاه کرمان بسال ۱۰۲۱ عازم بلوچستان گردید و ملک شمسالدین حکمران محل، درقلعه بن فهل نزدیک بمپور محصور شد. پس از دو ماه محاصره قلعه مفتوح و ملک شمسالدین دستگیر و با پسرانش به دربار فرستاده شدند. ملک میرزا از خوانین محل حکمرانی آن منطقه را یافت و مقرر شد که نامبرده هر ساله خراج بلوچستان و مکران را به کرمان بفرستد و برای مزید احتیاط گنجعلیخان جمعی از روسای بلوچ و قنوج و دزک و قصر قند را بگروگان به کرمان آورد و اقامت این طایفه در کرمان محله ای را در آنجا بنام محله مکرانیه معروف نمود.

بسال ۱۰۳۱ گنجعلیخان با سپاه کرمان مامور فتح قندهار گردید. راه هجوم کرمانیها به سوی قندهار معلوم نیست ولی خواه از مسیر لوت زنگی احمد واسپی و خواه از مسیر نای بند به نیه، گنجعلیخان از دشت لوت گذشت و ایالت قندهار تسخیر شد و خود حکمرانی آنجا را یافت ولی عمرش بسرآمده بود و بسال ۱۰۳۴ در قندهار شبی از بام فرو افتاد و بمرد.

گنجعلیخان در بیست و پنجسال زمامداری خود در کرمان فرصتی یافت که گذشته از سپاهی کبری ب عمران محل پردازد. در شهر کرمان نمونه های بسیاری از بناهای وی بشکل کاروانسرا و بازار و حمام و میدان و آب انبار بجاست و از جاهای دیدنی کرمان آثار گنجعلیخان زیگ است که از اکراد زنگنه بوده و عجب اینکه طوایف زیادی در کرمان خود را از اصحاب گنجعلیخان دانند و عجب تر اینکه سلسله خاندان زیگ در خراسان جنوبی هم راه یافته باشند. توجه گنجعلیخان به آبادانی محدود به شهر نمیشود، در بسیاری از بلوک اطراف و خاصه در راههای کرمان عمارات عالی بنا کرد.

در سفرهای بیابانی خود گنجعلیخان لابد متوجه مشکلات و مخاطرات عبور از لوت شده و بناچار اگر جنبه های خیریه هم دخیل نبوده باشند بایستی به مرمت راهها و احداث کاروانسرا و آب انبار پرداخته باشد ولی از این آثار جز آب انبار معروف به حوض خان بین راورونای بند که بنائی بس عظیم است چیزی بجا نیست و حوض هم امروز از جاده شوسه برکنار مانده و با پیدایش ماشین کسی ب فکر تعمیر این حوضها نیفتاده و کم و بیش مغروبه

گشته‌اند. در لوت شمالی و نواحی قهستان جاهائی بانام خان مشخص میباشند ولی نمیتوان گفت همه آنها از مستحذات گنجعلی خان بوده‌اند زیرا لقب‌خانی در زمان صفویه جزء القاب شده و بسیاری افراد بدین عنوان مفتخر گشته‌اند و گنجعلی بك زیگ هم گنجعلی خان گردید و حتی در مخاطبه، شاه عباس وی را بابا میگفت .

محمدبن ابراهیم راقم تاریخ سلجوقیان و غز در کرمان معاصر گنجعلی خان زیگ بوده و بسال ۱۰۲۵ از خبیص به سیستان و خراسان رفته و در مراجعت در عبور از لوت زنگی احمد میل‌های قاوردی را دیده و آنها را جزء آثار خیرملك قاوردشاه سلجوقی توصیف نموده است ولی هیچ اشاره‌ای به تعمیر آنها یا احداث بناهای نو در این راه ننموده است و مسافر دیگری هم که در آن زمان از راههای اطراف لوت گذشته باشد نمی‌شناسیم ولی وضع ظاهر کاروانسراهای راه بین طبس و یزد و خرابه‌های کرگ در راه سیستان و قلاع خرابه فهرج و آب‌انبارهایی که در بین‌فهرج واسپی بنا شده و امروز نابود گشته‌اند از دوره صفویه و شاید از زمان حکومت گنجعلی خان باشند. قلعه‌های کشیت و اندوگرد و هشتادان در آن زمان آباد بوده‌اند و خرابه‌هایی که در راه ده نو مشاهده میشود در آن زمان معمور بوده‌اند .

در ده نو تکاب محلی مغروبه بنام شهر مهره است که هنوز در آنجا آثار حصارو کورت و پیه‌های دیوار از زیرریگ نمایان است و در تفحصی که در محل انجام گردید، سفالها و ظروف لعابی زمان صفویه بخوبی مشهود بود. محله دستجرد خبیص در دوره صفویه مرمتی یافته و خرابه مسجد و آثار بناهای مغروبه و باغها از آن زمان است. در دهسلم در آنطرف لوت در جنوب آبادی کنونی دهسلم، در اراضی زراعی سفالهای لعابی فراوانی از دوره صفویه بدست آمده و شاید رشته قناتهای مغروبه اطراف دهسلم از آن زمان باشند. در شمال دشت لوت در سرچاه، خرابه‌های نامشخص دیگری است که سفالهای شکسته اطراف آنها حاکی از آبادانی محل در دوران صفویه است.

افاغنه

مسئله قند هار که با حکومت گنجعلی خان زیگ و استقرار تسلط ایران بر سیستان برای مدتی فراموش شده بود با پیدایش میرویس غلجائی صورت دیگری بخود گرفت. ماجرا نخست کوتاه بود، میرویس، کرگین خان حاکم قندهار

را کشت و خود را مستقل خواند و امیران اطراف قندهار را با خودیار کرد سپس فتنه دنباله یافت و به هجوم افغانه و انقراض صفویه کشید. هجوم افغانه به ایران از طریق سیستان و از راه لوت زنگی احمد انجام گرفت و آمدن افغانها شبیه به لشکرکشی های معمولی نبود و بیشتر بر شیوه غزان به اطراف آبادیها و شهرها آمده و دست به چپاول و تاراج میزدند و بسا آنها شماره ای بلوچ همراه بود. بلوچها هم برای کسب مال در این هجوم شرکت داشتند، لابد شنیده بودند که در همان اوان، شهیداد بلوچ بکرمان حمله کرده و آبادیها را بباد غارت داده است. لشکرکشی محمود افغان غلزائی از قندهار تا نرماشیر بامصائب زیادی همراه شد و بسیاری از سپاه او در عبور از لوت زنگی احمد از تشنگی هلاک شدند.

ورود به نرماشیر برای آنها شادی عظیم به همراه داشت در آنجا غله و مایحتاج فراوان بود. نخست شکمها سیر و جوالها پر شد و وقتی از تصرف قلعه بم مایوس شدند، به چپاول دهات اطراف پرداخته عازم کرمان گشتند. وضع هجوم اولی افغانه به کرمان روشن نیست. بعضی گویند شهر بتصرف آنها درآمد و به غارت آنجا سرگرم شدند (فارس نامه). برخی نقل کرده اند که محمود قادر بفتح قلعه نشد و حومه کرمان خاصه کبرم حله را تاراج کرد و ۹ ماه جلوی قلعه کرمان معطل شد.

سپاه فارس به سرکردگی لطفعلی خان، مامور بیرون راندن افغانه شد و باز در این مورد اقوال مختلف است. بعضی گویند او کرمان را گرفت و محمود بسوی قندهار فراری شد. ولی خرابی لشکر فارس به کرمان بدتر از صدمه افغانان بود. به روایت دیگر لطفعلی خان در باغین از افغانه شکست خورد و بسیاری از سپاهوی بدست افغانه بقتل رسیدند و حرکت محمود بسوی قندهار ناشی از اخبار بد آنحدود و اغتشاشات محلی بود.

اوضاع مشرق ایران در آنزمان بسیار مغشوش بود. بقایای مهاجمین افغان در بم و نرماشیر و لوت زنگی احمد بجا ماندند و ملک محمود سیستانی در خراسان فتنه ای برپا کرده بود. محمود افغان موقع را مناسب دید و در سفر دوم بسال ۱۱۳۴ با سپاهی مرکب از افغان و بلوچ دوباره لوت زنگی احمد را در نوردید و بی خبر خود را به حوالی بم و نرماشیر و خبیص رساند. کرمان و بم شاید به اتکاء حسنی حصین قادر به مقاومت در برابر افغانه بودند، ولی بلوک نرماشیر و خبیص سراسر بدست آنها افتاده و از همان تاریخ شماره زیادی

افغان در دهات خبیص پیدا شده و مردم را از آب و ملك خود رانده و صاحب زمین و خانه شدند. راه لوت‌زنکی احمد از طریق بلوچ آب بین نرماشیر و خبیص و راه خبیص به کرمان در آنزمان شناخته و پرداخته بودند و افغانه با استظهار به ارتباط نزدیک بین خبیص و کرمان آنجا را پایگاه خود نمودند. کثیت و بلوک تکاب با خبیص از اولین غنائم آنها بودند.

در کرمان نیز اوضاع روبراه نبود. اهالی از امداد سپاه دولتی مایوس و از قحط و غلاء ترسان بودند، لذا بزرگان شهر از محمودان خواستند و محمود هم که توجه باصفهان داشت با دریافت پیشکش از شمشیر و اسب کرمان را رها کرد و از راه یزد متوجه اصفهان شد.

کرمان به تسخیر افغانه درآمد و جنگ و جدالی روی نداد و گمان اینکه کرمانیان از ظلم قزلباشها پناه به افسد، از فاسد بردند و افغانان رایاری کردند و باید دانست که افغانه در نزد آنها مردمی خارجی نبودند و بظاهر هم وطنان آنها بحساب می‌آمدند که برای برانداختن ریشه ظلم و ستم حکومت مرکزی قیام کرده بودند و عجب اینکه زرتشتیان کرمان که در هجوم اول محمود داروندار خود را از دست داده و از محله خارجی شهر کرمان رانده شده بودند بتدریج به حمایت از محمود بر آمده وعده‌ای از گبرهای کرمان داخل سپاه محمود شدند محمود افغان در لشکرکشی خود شماره‌ای از افراد بلوچ به همراه داشت و بنظر میرسد که در کرمان طوایف دیگری از بلوچان همراه وی شدند و بعضی از خانهای بلوچ به تقلید از محمود دم از استقلال میزدند و باید گفت که پیدایش يك واحد جغرافیائی بنام بلوچستان از آنزمان است و از آن تاریخ طوایف بلوچ، دشت لوت را معرض تاخت و تاز خود ساخته و از جیرفت تا ورامین را تاراج می‌کردند.

چندی بعد سیداحمد ولد میرزا ابوالقاسم از نواده نواب میرزا متولی مشهد مقدس به اردوی ظهاسب میرزا پیوست ولی پس از چندی با جعل فرمان ظهاسب میرزا خود را والی یزد و کرمان خواند و در سال ۱۱۳۷ با افغانه در نزدیکی جهرم جنگها کرد و از راه سیرجان و مشیز به کرمان آمد و بر آنجا مسلط شد و بنام سلطان احمد خود راشاه خواند (۱۱۳۹). ذکر این واقعه برای توجه به وضع طوایف بلوچ کرمان است که در آنزمان بسیاری از آنها یاغی و طاغی بودند. سالار نعمت‌اله قهستانی و میرمیراد بن فهلی و شهداد خارانی از آن جمله می‌باشند که سیداحمد آنها را به

اطاعت آورد.

بلوچان در اردوی اشرف منصب و مقامی داشته و در همان سال که سلطان احمد بقصد تصرف شیراز رو به فارس نموده بود سپاه افغان به سرکردگی محمدخان بلوچ به مقابله اوشتافت که شکست سختی خورده متواری شد. اشرف افغان عبدالله خان بلوچ را به کرمان فرستاد و عموم امراء کرمان و خوانین بلوچ به اطاعت او درآمدند.

افغان و بلوچ در تاراج کرمان هم گام شدند ولی نحوه عمل یکسان نبود. بلوچان همیشه در جنوب شرقی دشت لوت سکنی داشته اند و هیچگاه مردمی زارع یا تاجر نبوده اند. تسلط آنها بر آن نواحی و تملک بسیاری از دهات برای استفاده از حشم داری و داشتن پایگاهی برای هجوم به اطراف بوده است. در لوت غربی و شمالی آنها را بصورت دسته های نامنظم راه زن و غارتگر می بینیم که مایحتاج مردم از قبیل اثاث خانه و غلات و احشام را تاراج مینمایند. دسته های از افغانه نیز بهمین شیوه در خراسان جنوبی و دشت لوت راه یافته اند.

دوران تسلط افغانه بر اصفهان به درازا نکشید. نادر قلی افغانه را از ری و اصفهان و فارس بیرون کرد و در سال ۱۱۴۲ کرمان تیول نادر قلی شد. در همان سال لشکر نادر مامور فتح هرات و قندهار گردید. پس از جلوس نادر در سال ۱۱۴۹ شاه ایران به کرمان آمد تا از آنجا به فتح بلوچستان و مکران اقدام نماید. بلوچستان در دوره انحطاط سلاطین صفویه و ظهور افغانه باز دچار هرج و مرج و تابع حکام محلی بود. سپاه شاه ایران به سرداری پیر محمدخان بیگلربیگی سابق هرات مامور فتح بلوچستان و مکران شد.

بلوچستان در آن زمان خانهای محلی فراوان داشت و مرکز حکومت آن منطقه بمپور بود که در آنجا ملک شیرخان که خود را از صفاریان میدانست حکومت میکرد گرچه در محاصره بمپور ملک شیرخان کشته شد ولی پسرش ملک اردشیر قلعه را محکم کرد و به دفاع جانانه پرداخت و سایر قلاع جالق و دزک به محاربه درآمدند. در دسر بزرگی برای سپاه دولتی پیداشد و جماز سواران بلوچ بسیار کار آمد بودند. بلوچستان فتح نشد بلکه امراء محلی با قبول انقیاد و پرداخت خراج به تبعیت ایران درآمدند.

کرمان پایگاه نادر در لشکر کشی او به هند شد و زمانی که نادر در هند بود از بیگلربیگی کرمان خواست که بارخانه ای از امتعه ماکول و ملبوس کرمان برای پیشکشی های نادر بدهند ارسال دارد. معلوم میشود در آن زمان کالاهای کرمان شهرت چشمگیر داشته اند زیرا در بین امتعه کرمان پارچه ای کرک و پشم کواشیر

و حریرهای بومی و خرمای خبیص نام برده شده‌اند.

بامرگ نادر مسئله افغان و بلوچ دوباره مشکلی برای مردم کرمان شد. نادر هیچگاه ب فکر قلع و قمع افغانه نیفتاد و همیشه با آنها مامشات مینمود، گرچه افغانه دیگر رئیسی نداشتند و بظاهر مطیع بودند ولی دردشت لوت و منطقه خبیص همیشه مزاحم می‌شدند و روستاها از تجاوز آنان آسایش نداشتند.

در سال ۱۱۶۴، زمان حکومت شاهرخ خان افشار در کرمان جمعی از سیستانیان و بلوچان از لوت‌زنگی احمد گذشته به تاراج دهات نرماشیر دست‌زدند و شاهرخ خان در شرق بم آنها را شکست فاحشی داد و خود متوجه سیستان شد. شکست طوایف افغان و بلوچ بدین صورت هجوم نامنظم آنها را متوقف میکرد و شکست، باعث گریز و متفرق شدن آنها در روستاها و دزدی و لوگردهی در بیابانها میشد. افغانه از زمان محمود، چشم طمع به نرماشیر و بلوک خبیص داشتند و نعمت و ثروت شایان آن نواحی آماج هجوم آنها بود و گرنه با دوهزار سوار برای تسخیر کرمان نیامده بودند.

صادق خان زند در سال ۱۱۹۳ به کرمان آمد و توجه خاصی به عمران کرمان مبذول داشت. سید ابوالحسن بیگلربیگی کرمان و محمدخان سیستانی حاکم بم با تحف و هدایا خدمت خان زند رسیدند و گرمانیان محبت خاندان زند را بدل گرفتند. محبتی که بازی سرنوشت آنها را بجلوی تیغ بیدریغ آقا محمدخان قاجار فرستاد. وقتی خبر مرگ صادق خان به قندهار رسید اعظم خان افغان با چهار هزار سوار بلوچ و افغانی و سیستانی بعزم بم و نرماشیر خروج کرد.

محمدخان سیستانی حاکم بم با تکیاء قلعه مستحکم بم با اعظم خان همدست شد و بخیال تسخیر گواشیر سپاه تهیه دید. سید ابوالحسن بیگلربیگی با لشکر کرمان بجلوی افغانان رفت و در ابارق افغانان در جنگ معروف دیوار بلند شکست یافته و روبه نرماشیر فرار کردند ولی اعظم خان قاصدی به سیستان فرستاد و کمک طلبید و بار دوم به تسخیر گواشیر همت گماشت ولی طرفی نبست و گواشیر را رها کرد. ملوک گوک و خبیص با افغانه سروسری داشتند و تعداد افغانه در بلوک خبیص کم نبود و بعلاوه مردم آنحدود چون از پرداخت مالیات تمرد کرده و از بیگلربیگی خائف بودند از اعظم خان دعوت نموده و بلوک خبیص رابه تصرف او دادند.

اعظم خان پسر خود رابه نرماشیر فرستاد و خود عازم خبیص شد. اعظم خان در ورود به خبیص ب فکر اسکان افغانه و تدارکات دفاعی افتاد. در تپه‌های اطراف اندودگرد قلعه و خانه برای افغانه بنا کرد. در قلعه‌های مغروبه اندودگرد قلعه‌های تازه‌ای با خانه‌های نوساخته شد و افغانه در آنجا جای گرفتند. قلعه قدیمی گوک

نیز که در غرب آبادی است برای اسکان افغانه مهیا شد.

باین صورت بلوک خبیص و گوگ بتصرف افغانه درآمد و سید ابوالحسن همواره در فکر تصرف خبیص و نرمه شیر بود ولی با ملاحظه راه گوهستانی صعب العبور خبیص و وجود محمد حسین خان سیستانی دریم که حامی افغانه بود کاری از پیش نبرد. برای درک مسئله افغانه باید در نظر داشت که آنها نزد مردم کرمان بیگانه نبودند و هجوم محمود آنها را بشکل مهاجمین خارجی در آورد. قبل از آن، افغانه جزئی از مردم ایران بودند. و بین آنها حکام ولایات فراوان بود و شماره ای از آنها در دهات نرمه شیر بطور پراکنده دیده میشدند. با وجودیکه نادر افغانه را از ایران بیرون راند در سپاه نادر جزء لشکر گارد چهار هزار نفر افغان رشید بودند که بواسطه دشمنی با سران قزلباش فقط متکی به شاه و چانباز او بشمار میرفتند و قتل نادر نیز بواسطه وحشت او از سران سپاه و تفویض گاردشاهی به روسای افغانه پیش آمد که قرار بود روسای افغانه گارد مخصوص را خلع سلاح نمایند و محمد ولیخان و صادق خان همدست شده همان شب سر نادر را از تن جدا کردند.

بزرگان افغانه در دوره حکومت کریمخان هم جاه و مقامی داشتند و کریمخان امراء و بزرگان کرمان را بحضور خواست و ولایات کرمان را بین آنها تقسیم نمود. حکومت سیرجان و اقطاع و ارزویه و کوشک و صوغان را به علیخان سیرجانی سپرد. گواشیر و این و چیرفت و ساردویه و رودبار را به میرزا حسینقلی که از سادات چیرفت بود واگذار کرد. بم و نرمه شیر را به محمد حسین خان سیستانی سپرده و خبیص و گوگ را به عبدالحکیم خان و عبدالغنی خان ابدالی داد (۱).

با توجه به سوابق فوق افغانه، نرمه شیر و خبیص و گوگ را ملک خود میدانستند. محمد حسین خان سیستانی حاکم بم و نرمه شیر حکومت خود را از کریمخان زند یافته بود و اعظمخان افغان برای دریافت میراث از دست رفته به کرمان لشکر کشید. در واقع این لشکر کشیها امری داخلی و مانند زد و خورد بین فارسین و کرمانیان بحساب میآمد و محمدخان سیستانی هم وضعی شبیه به اعظمخان داشت و او هم با پشتیبانی سیستانیان قلعه بم را ضبط کرده بود چنانکه در آن تاریخ اهالی بم از کردار سیستانیان بستوه آمده و میرزا تقی بمی به شکایت نزد ابوالحسن بیگلریگی آمد و درخواست کمک داشت که سیستانیان را از بم بیرون کند.

مرادخان افغان در خبیص و گوگ با مردم خوش سلوکی مینمود و برای مقابله بالشکر کرمان قلعهها را مستحکم کرده و تفنگچیان کارآمد در قلعهها و برجها و

گرفته‌ها گماشت. شاید بسیاری از قلعه خرابه‌های منطقه خبیص که موقعیت سوق الجیشی داشتند در آن زمان مرمت شده باشند. البته خبیص قلعه محکمی نداشت ولی در اندوگرد و کشیت وهشتادان و گوگ قلاع قدیمی وجود داشت. از رفتار افاغنه با اهالی محل خبری بدست نیست ولی بنا به ظاهر امر باید افاغنه در کنار روستاها برای خود جاومکان ساخته باشند چنانچه محمود افغان هم در جنوب گواشیر قلعه‌ای بنام قلعه محمود بنا کرد که این قلعه تازمانی نزدیک به ماحله‌ای از شهر کرمان بوده است. زندگی افاغنه در بلوک خبیص بدرستی روشن نیست که چطور این جماعت امرامعاش داشته‌اند. لابد در بدو ورود همه آنها سپاهی بوده و شماره‌ای بلوچ جزء لشکر افاغنه بود ولی بعد به چه صورت این جماعت در بلوک خبیص پراکنده شدند و چطور صاحب زمین و آب گشتند و در آنجاها خانواده تشکیل دادند بدرستی مشخص نیست.

اعظم‌خان افغان همیشه هوای تسخیر نرماشیر را در سر داشت و در نرماشیر قلعه کروک را مامن ساخته بود و پسر ارشدش محمدخان بلوک خبیص را اداره میکرد. در زمان آمدن لطفعلی‌خان زند به کرمان بواسطه ارادتی که به خاندان زندیه داشت با محمد حسین‌خان سیستانی به کمک خان زند آمدند ولی در نوبت اول افاغنه کمکی به لشکر زندیه ننمودند. لطفعلی‌خان پس از چندی در بدری به طبس رفت (۱۲۰۷) و در آنجا از طرف محمدخان افغان و میراعظم‌خان و جهانگیرخان پسر محمد حسین‌خان سیستانی فرستاده‌هایی نزد او آمده و پرا به بلوچستان دعوت کردند و لطفعلی‌خان از راه لوت شمالی و لوت‌زنگی احمد به نرماشیر آمد. راهی که لطفعلی‌خان در پیش داشته راه قدیمی و تاریخی بین خوسف و خبیص و از خبیص به زنگی احمد و نرماشیر است. انتخاب این راه از آن جهت بوده که آمدنش به کرمان در خفیة انجام شود و از حدودی بگذرد که افاغنه خبیص بوی مدد رسانند.

لطفعلی‌خان بر قلعه گواشیر دست یافت و بین کسان وی جماعتی افغان و بلوچ و سیستانی و ولگردان لوت بودند. به عاقبت کار لطفعلی‌خان کاری نداریم و زندگی افاغنه را در خبیص و نرماشیر دنبال میکنیم.

در دوران حکومت آقا محمدخان و فتحعلی‌شاه ناحیه سیستان و نرماشیر و خبیص گماکان در دست افاغنه باقی بود. محمدخان پسر اعظم‌خان بدر بار فتحعلی‌شاه رفت و منشور حکومت نرماشیر را از شاه گرفت و چندی بعد بخيال تصرف بم اقتاد ولی سپاه ابراهیم‌خان ظهیرالدوله والی کرمان جلوی او را بگرفت و بناچار به قلعه نرماشیر پناه جست. قلعه مفتوح گشت و محمدخان با چنند زخم به طرف بلوچستان گریخت (۱).

از این تاریخ بعد افغانه در بلوک خبیص امیری از خود نداشتند ولی در حدود کرمان هنوز در بعضی جاها جمعیتی تشکیل میدادند از جمله در زمان طفیان آقاخان محلاتی هنوز افغانه مجهز و متحد بودند. وقتی آقاخان بسال ۱۲۵۱ به کرمان آمد، سرکوبی و قلع و قمع افغانه را در مد نظر داشت. در شهر بابک شماره افغانه زیاد بود و بین آنها و اهالی محل کدورت. وقتی آقاخان به شهر بابک رسید اهالی شورش کرده و بسر افغانه ریختند. در نرماشیر مامن افغانه قلعه کروک بود و کروک در آن زمان مرکز اداری نرماشیر بحساب میآمد. آقاخان شش ماه آن قلعه را در محاصره داشت تا عاقبت رئیس آنها قلعه را تسلیم کرد. در نتیجه لشکرکشی های پی در پی والیان کرمان بسوی بلوچستان و سیستان در دوره محمد شاه و ناصرالدین شاه رمقی برای افغانه باقی نماند. حبیب اله خان امیر توپخانه قلعه بمپور را بسال ۱۲۵۷ فتح کرد و جماعت زیادی از بلوچ و افغان به قتل رسیدند.

در اندوگرد و خبیص تا چند سال قبل چند خانواده افغان زندگی داشتند که به امر کشاورزی می پرداختند و در سایر جاها افغانه بتدریج با اهالی محل در آمیخته و سوابق خود را فراموش کردند. تنها نامی که از آنها در بلوک خبیص بجا مانده خرابه ها یا قلعه هایی است که بنام آنها مشهور است. در دشت لوت نامهای برج افغان و چاه افغان و اسامی دیگر یادگاری از گذشته آنها است.

مسئله غارتگریهای بلوچان و ناامنی دشت لوت تا دوره زندگی مادامه یافت و شاید بسیاری از افغانه دسته های کوچک ترتیب داده و بنام بلوچان به راه زنی می پرداختند و گاهی بلوچها با تجهیزات کامل قیام میکردند. چنانچه فضلعلی خان قراباغی والی کرمان سالی چند بار بسرکوبی اشرار بلوچ می پرداخت و بسال ۱۲۶۴ بلوچها تا هیچجده فرسخی کرمان را غارت کردند.

مویلدوله والی کرمان نیز لشکرکشی بزرگی به بلوچستان نمود و قلاع سرباز و نسکن را مسخر کرد و بلوچان را سرکوب نمود ولی اشرار بلوچ در دشت لوت پناهگاه مناسبی یافتند و بعموم قوافل دشت لوت دستبرد میزدند و آبادیهای حواشی لوت را بیاد غارت میدادند چنانکه در سال ۱۲۷۲ اشرار بلوچ در راه ریگ شتران بین یزد و طبس به قافله بزرگی از زوار خراسان حمله بردند و اموال قافله را ضبط و چند نفر را کشتند و از آنجا به خبیص آمده ده قاضی را بیاد غارت دادند. غلامحسین خان سپهدار والی کرمان جمعی از سواران کنگرلو و بمی و نرماشیر را مامور قلع و قمع آنها کرد و این عده از لوت زنگی احمد به تعقیب بلوچان رفته و در سه منزل سیستان به آنها رسیدند. اموال مسروقه و اسیران را باز گرفته و دزدان را دستگیر کردند (۱).

ریگشتران در نزدیکی طبس کجا و بلوک خبیص و سیستان کجا! بلوچها حکام بلافضل و بلاعزل دشت لوت بودند. از راههای بیابانی خبر داشتند، هر لکه آب را در دشت لوت نشان کرده بودند و حتی در جاهای مناسبی برای خود ذخیره خوراکی پنهان مینمودند و بسیاری از جاهای نامدار دشت لوت پایگاه آنها بوده است. اسامی لوت زنگی احمد و بلوچ آب و میل محمد علیخان و قلعه شکر و برج بلوچان و غیره یادگاری از حکمفرمائی آنها در دشت لوت است. روستائیان حواشی غربی دشت لوت از کثیبت تارا و رونای بند خاطرهای تلخی از بیدادگری این قوم در ذهن دارند و هنوز هم دشت لوت را بیابانی مغوف پندارند.

نشانیهای از زندگی دیروز

در حواشی دشت لوت و دریم و نرماشیر و خراسان جنوبی ویرانههای فراوان و قناتهای مغروبه حاکی از آبادانیهای آن نواحی در زمان گذشته میباشند. زمان گذشته کی است؟ پاسخ درستی بدین پرسش نتوان داد. بعضی از ویرانهها اسم و رسم دارند و اهالی اطراف از سوابق زندگی و زمان آبادانی در آنجاها خبری شنیدهاند و گاهی هم در خلال نوشتههای تاریخی مطلبی راجع به زمان آبادانی بنا، ضبط است ولی بسیاری از ویرانهها هیچ نام و نشانی ندارند و گاهی پدیدههای بسیار جالب زندگی مردم در پردهای از ابهام پوشیده ماندهاند. بررسی این پدیدهها خواه بنای تاریخی یا قلعه متروک نکاب جالبی را در باره گذشته مردم اطراف دشت لوت روشن میسازند.

کاروانسرا و قلعه

یکی از مظاهر اصلی زندگی مردم در زمان گذشته وجود قلاع مسکونی و غیر مسکونی در اطراف دشت لوت است. هسته اصلی زندگی مردم از داخله قلعه ریشه میگیرد، تاجائی که بسیاری از نامهای جغرافیائی، کلمه قلعه در اول و یا آخر نام خود دارند. بنای قلعه برای ایجاد روستا و اسکان مردم در یک محل سوابقی بس دراز در ایران دارد که منشأ آنرا به درستی نمیتوان معلوم کرد. قلعه سازی نخستین گام در تمرکز جمعیت و ایجاد زندگی کشاورزی بوده است و حتی بنای تمام شهرهای بزرگ با ساختمان قلعه مرکزی یا ارگ آغاز میگشته است و این رویه تا سی

سال پیش در همه جا رواج داشته و بایک نظر اجمالی به هر روستا از وجود یا عدم وجود قلعه و سبک بنای آن می‌توان از گذشته روستا چیزی فهمید.

جاگرفتن مردم در قلعه با ملاحظات جغرافیائی و اجتماعی همراه بوده است که نخستین علت آن رامسائل ایمنی را باید ذکر کرد. امنیت محل مسکونی خواه در قلعه‌ای با دو خانوار جمعیت یا در شهر بزرگ تنها جنبه دفاعی در جنگ و جدالها یا اغتشاش در روستاها یا ترس از راه زنان نبوده بلکه تسلط صاحب ملک و ملوک بر محلی محدود و محصور می‌شده و روستائیان نیز در اجتماع قلعه نشینی بهتر حوائج خود را با همکاری و کمک هم‌حل و فصل می‌کردند. در داخل قلعه، زن و فرزند و احشام را میتوان برای مدتی به همسایه سپرد. بزرگ خانواده میتواند بسفر رود و حتی چند سالی از کسان خود دور باشد. نگاهداری احشام در محیط محصور قلعه سهل است و ترسی از گزند عوارض جوی یا جانوران درنده در بین نیست.

در بیرون روستاها و شهرها، کاروانسرا برای اقامت موقت قوافل بنا می‌گردید که آنهم نوعی از قلعه با تجهیزات دیگری بوده که حتی در آن مواد غذایی و وسایل زندگی برای رفع احتیاج قوافل وجود داشته است. در راههایی که روستا و آبادی کم بوده است تنها محل آسایش قافله‌ها همین کاروانسراها بوده و بعضی از راهها بواسطه کثرت کاروانسرا به راه رباطات معروف شده‌اند مانند راه یزد به طبس.

شرط رفت و آمد در درازی یک راه در زمان گذشته وابسته به شرایط ایمنی منطقه و وجود کاروانسرا بوده است و در راههای بیابانی خطر دار کاروانسراها بزرگ‌تر و مجهزتر و حتی ساخلوئی از طرف سلطان در آنجا مامور حراست راه و گذراندن قوافل بود. اعتبار هر راه را از وضع کاروانسراهای آن میتوان حدس زد و در راههایی که کاروانسرا نبود یا کم بود قوافل نیز کم دیده می‌شدند.

قلاع مخروبه‌ای که امروز در اطراف دشت لوت دیده می‌شوند بدو منظور جدا از هم بنا گشته‌اند. اول قلاعی که ساخلوئی راه یا ساخلوئی منطقه بوده محل زندگی عساکر دولتی گشته‌اند. شماره این قلاع در حواشی دشت لوت کم است ولی در طول راههای بزرگ کرمان به سیستان و کرمان به راور و خراسان نمونه‌های مخروبه آنها هنوز چشم‌گیر است مانند قلعه دربند سیستان که بامر قاورد شاه سلجوقی بنا گشته و امروز بنام کاروانسرای نادرو حمام نادر معروف است یا در رباط مخروبه دربند در راه بین راور و نای بند و غیره.

دوم قلاع روستائی و شهری که محل زندگی در آبادیها و شهرها باید دانست از شکل کوچک آن یعنی بصورت قلعه شکر و در لوت زنگی احمد تا قلعه بم و قلاع شهر کرمان. کلید مشکل کشا برای شناسائی سوابق زندگی در یک محل وضع

همین قلعه خرابه‌هاست. بعضی از قلعه‌ها بکلی ویران و هموار گشته و بدشواری میتوان محدود آنرا مشخص کرد. از قلعه خرابه‌های دیگر جز تکه‌های دیوار و بدنه يك برج بجا نیست. در جاهائی، قلعه با نقشه اصلی خود پا برجاست و لسی اطاقها مخروطه و محل، مسکونی نیست بالاخره قلعه‌های قدیمی آباد و مسکونی داریم.

تاریخچه بنای عموم این قلعه‌ها نامعلوم است و گاهی در چند دوره چند قلعه کهنه و نو در کنارهم قرار دارند. رویه بر این است که چنانچه قلعه‌ای بطور مستمر مسکونی باشد تعمیرات کافی در آن شده و هیچگاه نابود نمیشود. خرابی قلعه بدو علت است که اول خرابی ناشی از جدال و لشکرکشی است که چون قلعه‌گیری آخرین وسیله دفاعی است در حین محاصره قلعه و بعد از تسخیر آن قلعه نابود خواهد شد و چه بسا قلعه‌های بزرگ تاریخی بعد از چنین پیش آمدی دیگر روی آبادی بخود ندیده‌اند مانند قلعه سنگ سیرجان. امراء غالب پس از تسلیم قلعه - نشینان امر بخرابی قلعه داده و حتی در مواردی سعی کرده‌اند که در جای قلعه مخروطه زراعت نمایند. در لشکرکشی‌های بزرگ مانند تسخیر بلوچستان در اوائل قاجاریه گذشته از خراب کردن قلعه‌های معروف که مرکز پایداری بوده‌اند امر به تخریب کلیه قلاع مسکونی منطقه شده تا مردم با از دست دادن کاشانه خویش پراکنده گردند.

علت دوم، ترك زندگی قلعه‌نشینی به سبب خرابی ملك یا نكث در آمد یا عدم امنیت یا ملاحظات اجتماعی است که هرچه علت باشد اگر چندی قلعه متروك ماند روبره خرابی میرود و در این موارد وقتی مردم قلعه را ترك میکنند هر شینی قابل حمل از درو پنجره و تیر و تخته را با خود خواهند برد. اگر چندی بدین منوال گذرد از قلعه چیزی بجا نخواهد ماند و اگر مردم رجعت کردند تجدید اقامت در قلعه گاهی با تعمیرات کاملی همراه است و زمانی هم خرابی به پایه‌ای رسیده که تعمیر مقدور نیست و بناچار با ترکیب بناهای قدیم و جدید قلعه نوی خواهند ساخت و بهمین سبب نام قلعه نوهم یکی از اسامی جغرافیائی گشته است.

اگر زمانی دراز قلعه مخروطه ماند در تجدید بنا از خرابه‌های قدیم چشم‌پوشی کرده و در کنار آنها بنائی نومی‌سازند.

در حاشیه غربی دشت لوت در بلوك خبیص و تکاب قلعه مخروطه فراوان است. در خبیص جز دیواره‌های قلعه کهنه قدیمی چیزی بجا نیست و البته در جاهائی که قلعه‌ای وجود نداشته برای جنبه‌های دفاعی دورخانه‌ها یا محدوده روستارا حصارکشی کرده‌اند ولی از حصار قدیم و جدید خبیص هم نشانی نداریم اما در اندو کرد چند قلعه کوچک مخروطه روی تپه‌های اطراف آبادی هست که آنها را محله

افاغنه گویند این خرابه‌ها از آثار جدید است و شاید تا صدسال پیش مسکونی بوده‌اند. قلعه هشتادان همین وضع را دارد، گویانکه امروز خانه‌ها و حصار قلعه نابود شده شاید تا صدسال پیش مردمی در آنجا زندگی می‌کرده‌اند. امروز مردم رغبتی به زندگی در قلعه نشان نمی‌دهند و علت مربوط به چند نکته است.

اولا - درازمنه گذشته هم مردم از قلعه‌نشینی کریزان بودند زیرا قلعه را مظهر پایداری میدانسته‌اند که هر حکمرانی با استظهار به استحکام قلعه‌فتنه‌ای بیا میکرد و دود آن بچشم ساکنان قلعه میرفت. در مورد قلعه بم کسی که آنجا را تکیه‌گاه می‌ساخت مردم را به زور وادار به زندگی در قلعه میکرد ولی بعد از رفع غائله مردم از قلعه فرار می‌کردند.

نکته دوم - اینکه قلعه از آن ملك روستا بود و مردم قلعه‌نشین در فشار و زور - گوئی مالک بودند. بیرون راندن کسی از قلعه آسان بود و شخص مطرود چون مامن دیگری نداشت ناچار به ترك محل میشد و مطلب سوم تحولات زندگی مردم محل است که اگر کسی نان خود را داشت بفکر بنائی در خارج از قلعه می‌افتاد تا از خود مختاری بهره‌مند شود و بتدریج مردم قلعه را ترك گفتند و قلعه‌نشینی ویژه بیچارگان و درماندگان شد.

دربلوك تكاب، قلعه‌های كم و بیش مسکونی وجود دارند و هیچیک از آنها آبرومند نیستند. قلعه زیارتگاه از بیرون زیباست ولی داخل آن مخروبه است و چند خانواده در آنجا مقیم می‌باشند. قلعه شفیق آباد بسیار بزرگ است ولی دو خانواده در آن سکنی دارند و روبه خرابی میرود. قلعه ده سیف متروک و مخروبه است این قلعه‌ها از بناهای دوره قاجاریه هستند. در سالاریه محل مسکونی قدیمی در ابتدای آبادی حاضر است که بنائی باخشت و گل داشته و طرح بنا روشن نیست. در سطح زمین سفالهای شکسته زیاد است و بدردستی نمیتوان گفت در چه زمانی آنجا مسکونی بوده است.

در تکاب جنوبی در روستاهای محمدآباد و رودخانه دو قلعه زیبا مقابل هم قرار دارند که پیداست هر کدام يك واحد زندگی بوده‌اند. بسیاری از قلعه‌های قدیمی باقنات مشخص و اراضی زراعی معلوم امروز نابود گشته و کسی خاطرهای از آبادی آنها ندارد. در نزدیکی کریم‌آباد يك رشته قنات بائر است که مظهر قنات به تلی مخروبه میرسد که بظاهر قلعه خرابه محل بوده و کسی درباره آن چیزی نمی‌داند. بین کریم-آباد و گذرگاه قناتهای مخروبه زیاد است که محل مسکونی و مزروعی آنها معلوم نیست.

وجود قلعه و قنات مغروبه حاکی از آبادانی محل در زمان گذشته نمی‌باشد، چه بسا که با هزینه گزاف قناتی دائر شده و قلعه‌ای بناگشته ولی در زمانی کوتاه آب قنات خشک شده و مردم قلعه‌ها رارها کرده‌اند. در راه بین تکاب و کشیت در مدخل دو تنگه که آبشور پشویه و آبشور کشیت نام دارند دو قلعه کوچک خرابه است که بنائی بسیار محقر دارند و در داخل دره آبشور کشیت چند درخت خرما است که مربوط به زمان آبادی قلعه میشوند و نمی‌دانیم چرا با وجود آب فراوان آبشور، این محل مسکونی روبه خرابی رفته است. در دره پشویه هم آثار قلعه مغروبه و برجهای نگهبانی هست ولی کسی آبادی آنها را به یاد ندارد.

بسیاری از قلعه‌های مغروبه تجهیزات دفاعی نیز داشته‌اند مانند برجهای دیده‌بانی و سنگرگاه در لبه دیوار بالا و شکافهایی جهت تیراندازی و غیره و در جاهای کوچک که گنجایش بنای قلعه را نداشته یک برج بلند با طاقی در کف برای زندگی، و پله‌کانی به سمت بالای برج برای دیده‌بانی می‌ساخته‌اند. سبک بنای قلعه‌ها با وضع امنیتی محل در زمان ایجاد بنا رابطه داشته و بطور کلی قلعه‌ها یادگاری از دوره‌های هرج و مرج و غارتگری در دشت لوت بوده‌اند. قلعه خرابه کشیت از جمله بناهای درخور توصیف است.

قلعه کشیت

قلعه خرابه موجود در کشیت در اول آبادی و روی بلندی مشرف به رود است. بنای آن از خشت و گل و در جاهائی برای پایه بنا از طبقات سنگی چین‌خورده دره استفاده شده. اطراف قلعه برجهای خشتی دو طبقه است و در داخل آن اطاقهای دورادور بنا شده‌اند ولی پیداست که نقشه اصلی اطاقها را بهم زده و در چند دوره آنها را تعمیر کرده‌اند. خرابه‌های داخلی گنجایش ۳۰۰ تا ۴۰۰ خانوار را دارند و این میزان بمراتب بیشتر از جمعیت کنونی آبادی است که به ۴۰۰ نفر نمی‌رسد. قلعه‌ای بدین ظرفیت مدخلی باریک و پیچان دارد که به دروازه داخلی میرسد و پیداست که برای دفاع بهتر راه ورود را تنگ و پیچان ساخته‌اند. در گوشه شرقی قلعه راه زیرزمین است که آنجا را زندان گویند و از راه زندان شکافی به بیرون است که بالای نهر آب پای قلعه باز میشود و در موقع لازم میتوان از آنجا آب برداشت یا از آنجا فرار کرد. قلعه مسکونی نیست، ولی هنوز خانواده‌ای در دواطاق آن زندگی دارند و چند نفر اهالی ده از اطاقهای سالم قلعه جهت انبار بهره‌گیری میکنند. زمان بنای قلعه موجود رانمی‌توان به درستی معلوم کرد، شاید این بنا مربوط به اوائل قاجاریه باشد و لابد قبل از آن، کشیت قلعه‌های دیگری داشته و آثار بناهای قدیمی

نیز در غرب آبادی کنونی روی پادگانه دره است.

لوت زنگی احمد

از آثار مغروبه روستاها گذشته در طول راههای ارتباطی خبیص هر جا آبی یافت شده برای مدتی مردمی بخود گرفته و کشت و زرعی انجام شده و سپس محل مغروبه گشته است. یکی از نشانیهای این قبیل جاها وجود درختان نخلزنده یا پایه‌های پوسیده نخل است که پیداست نخستین ساکن آنجا به کشت نخل مبادرت ورزیده است.

در راه قدیمی مستقیم کشیت به بم محلی در لوت زنگی احمد است که نازی آب نام دارد. مفهوم نازی آب بر راقم این سطور معلوم نیست. دره نازی آب آثاری از زندگی بسیار نزدیک به مارادر بردارد. در کف دره آب شور و تلخی ظاهر است و اطراف آنرا نی و کز و دیگر گیاهها پوشانده. در جنوب دره از بقایای نخلستان قدیم هنوز سه درخت خرما بجاست و در جدار دست‌چپ دره آثار درختان دست نشانده و محل زراعت پیداست و از بنای مسکونی قدیم خرابه‌ای با دو جرز خشتی نمودار بنائی محقر است. در جلوی این خرابه محل سابق استخر معلوم میدارد که آب محل هیچگاه زیاد نبوده و از پرکردن استخر برای آبیاری استفاده میشده. زمان زندگی در این محل به درستی معلوم نیست علائم موجود آبادی محل را در قرن گذشته میرساند ولی باید یقین داشت که اگر در گذشته چشمه نازی آب معمور بوده همیشه چند کسی در کنار آن ماوی داشته‌اند.

در نزدیکی بلوچ آب قلعه شکرو معروف‌تر از نازی آب است. در روی نقشه‌ها این محل خرابه زنگی احمد ضبط شده ولی به‌چنین اسمی بلوچان آنرا نمیشناسند. در اطراف بلوچ آب همیشه طوایفی از بلوچ و غیر بلوچ برای استفاده از آب‌زیر زمینی فراوان و مرتع وافی، مقرر داشته‌اند. قلعه موجود و مغروبه بلوچ آب که در ده کیلومتری جنوب غربی آن میل محمدعلیخان واقع است شکرو نام دارد که پیداست این نام شکرو آب یعنی همان اسم دیگر آب شریک یا بلوچ آب است.

قلعه خرابه بنائی جدید دارد و شاید تا صدسال قبل این محل توقفگاه قوافل بین کشیت و نصرت‌آباد بوده است. دروازه محقر ورودی آن رو به شمال شرقی است و در ورودی به هشتی کوچکی است که سقفی خشتی و پلکانی در کنار دارد که به طبقه بالای برج رفته و اطاق بالا برای دیده‌بانی بوده است. بدنه ورودی

مانند يك برج است که از راه دور آنرا میتوان دید. در داخل قلعه حیاتی کوچک که دريك طرف آن چند اطاق و در طرف دیگر جای باربند بوده است. وسعت حیاط در حدود ۲۰×۲۰ متر و در گوشه‌های حیاط چهار برج دیگر است. در کنار در ورودی محل تنورنان پزی است و پهلوی آن دو ریشه نخل است که هنوز برگان سبز دارند. بادقتی در وضع بنای حاضر معلوم است که در داخل قلعه در سابق پی‌های دیگری بوده که در آنها سنگهای سیاه لاشه و گل بکار رفته است. سنگ سیاه لاشه در محل یافت نمیشود ولی در جلوی قلعه کنونی آثاری از حصار و تل مغروبه دیگری است که پیداست بنای اصلی آنجا بوده و این محل همان سراب المقدسی در سرراهنو بین نرماشیر و ده‌سلم است. سنگهای سیاه لاشه از خرابی بنای قبلی بدست آمده‌اند.

زمان آبادی قلعه را نمی‌دانیم ولی ظواهر محل نشان میدهد که در آنجا کشت وزرعی هم میشده و در پشت قلعه در مسیر یکی از مسیله‌ها آثار نهری بجااست که دنباله آن به استخر جلوی قلعه میرسد و در امتداد نهر بقایای اراضی زراعی قدیم هویداست که علف بلند و ماسه گرفته آن حاکی از زمینی مرغوب است. بررسی بیشتر در غرب قلعه شکرو نشان داد که این محل در وسعت زیادی مسکونی و مزروعی بوده و در سه کیلومتری غرب قلعه، ریشه يك درخت خرما ساقه‌هایی برآورده و چند پا جوش از آنها بیرون زده که هر کدام درختان برومندی گشته‌اند و بلوچان آنرا خرمای وحشی گویند ولی درخت وحشی نیست و باز مانده نخلستانی مغروبه است (۱).

در راه تاریخی بم به اسپي خرابه‌های نامشخص در اطراف راه زیاد است. آبادانی قلعه بزرگ عزیزآباد و قلعه فهرج را کسی بیاد ندارد. در کنار رود فهرج قلعه مغروبه‌ایست بنام تقی‌آباد و قدری دورتر قلعه دیگری بنام چشمه‌قلعه که لابد آبادیهای کوچک قدیمی میباشند. در بیابان گرگ‌گذشته از تل‌های ویران دریای میل نادری و میل فرهاد که کاروانسراهای سرراه دوره قاوردی بوده‌اند و در دو طرف جاده آثاری از حوض‌ها و اطاقهای مغروبه است که قدیم و جدید در کنار هم قرار دارند و از حوض‌ها و استراحت‌گاههای زمان سلجوقی هیچ چیز بجا نیست ولی پیداست که در ادوار مختلف این راه تعمیرات فراوان دیده و حوض و اطاقك در کنار راه بنا شده است. از جمله میدانیم که در اواخر سده نوزدهم موقعی که انگلیسها خط تلگراف را در طول راه برقرار میکردند چنین جاهائی

برای عملجات خود ساخته‌اند و بعد هم که در زمان پهلوی این راه ساخته شد باز برای کارگرها بناهایی کنار راه احداث گردید و امروز هم وزارت راه به تقلید از پیشینیان اطاق برای آسایش و آب انبار برای رفع نیاز در طول این راه ساخته است. در برابر میل فرهاد چند کیلومتری دور از جاده قلعه لنگ‌بروت است که اهالی آنرا قلعه محمد زنگی گویند. این قلعه مخروطی، ولی دیوارها و برجهای آن سالم است. در هر بدنه شش برج و یک برج دیده‌بانی بزرگ دارد. دیوارها از پائین آجر درشت و در بالا گلی میباشند. در داخل قلعه اطاقهای متعدد برای زندگی است و در جلوی قلعه دو رشته قنات مخروطی است که پیداست آب قناتها زمینهای کویری شمال قلعه را مشروب مینموده است. وضع قلعه و قنات زمانی نزدیک را میرساند، شاید بنای قلعه موجود مربوط به دوره بعد از صفویه باشد. از قلعه لنگ‌بروت راهی مستقیم بسوی چاله‌های زنگی‌احمد و راه دیگر بطرف دارستاق است.

آبادی گرگ موجود که نمیتوان نام آبادی بدان داد از جاهائی است که از زمانی بس کهن محل زندگی و کشاورزی بوده است. در داخل دشت لوت مکانهای مناسب جغرافیائی برای زندگی بسیار محدود میباشند و هر جا که آب شیرینی بتوان یافت و علفی پیدا شود لاجرم برحسب جبر زندگی در آنجا مردمی مقام گزینند. بلوچ آب و نازی آب در لوت زنگی احمد و قلعه لنگ‌بروت و آبادیهای گرگ از این دسته‌اند که بدرستی نمیتوان سوابق زندگی را در آنجا معلوم کرد و اگر پس از دورانی فترت بار این جاها خالی از سکنه گردند باز در اولین فرصت کسانی در آنجا رحل اقامت افکنند. اسم گرگ در مسالك‌المالك ابن خرداد به ضبط است که حتی در آنجا میل راهنمایی بوده است.

مرکز اصلی ناحیه گرگ امروز گرگ‌آباد است که در سر راه مزار آب واقع شده و آب فراوان از رود ماهی دارد. آب رود توسط نهري از بن‌کوه جدا شده و به آبادی میرسد. در گرگ‌آباد قلعه‌ای مخروطی است که عمر زیادی ندارد. گرگ‌آباد متعلق به بلوچهای شه‌بخشی است و چند چادر ناروئی نیز بین آنها هست. این مردم در زیر چادر سکنی دارند. تعداد چادرها به ۵۰ میرسد ولی زراعت پیشه نمیباشند و معلوم نیست چه شخص نیکوکاری این قلعه را بنا کرده و آب برای زراعت به آنجا آورده است.

در کنار راه اسپي بعد از دره رود گرگ در دست راست زراعت مختصری از آن چاه گرگ و جائی که در روی نقشه‌ها بنام گرگ ضبط شده، همین محل است. شرایط طبیعی محل مساعد برای یافتن آب و زمین برای زراعت خوب است.

امروزه درچاه گرگ اثری از چاه نیست و قناتی دارد بنام ملك آباد با ۱۲۰۰ گالن آب در دقیقه و این همان آبی است که سایکس در عبور خود از این بیابان شب را در آنجا گذرانده و ازبیدی و تعفن آب قنات شکوه کرده است. در آنجا چند قلعه خرابه قدیم و جدید مشهود است و قلعه مغروبه اولی همان است که نزدیک قنات میباشد و لابد محل بیتوته سایکس بوده. قلعه دومی و سومی بسیار قدیمی و چند تل مغروبه دیگر هم هست که همه درهم کوفته شده و شناسائی آنها امروز دشوار است.

راه خراسان

راه قدیمی خبیص به خوسف از طریق دهسیف که راه تاریخی لوت است در بخش اول آن قبل از رود شور خرابه‌هایی دارد که در زمانی جدید برای آبادانی راه بنا شده و توصیف آنها خالی از فایده نیست.

از راه دهسیف بسوی گودنمک بتدریج درختان گز و بوته‌های شور کم شده و دشت ریگی بدون گیاه است. در سی کیلومتری دهسیف در بیابانی بی‌آب و علف خرابه‌ای است بظاهر نامشخص ولی با دقت بیشتر معلوم میشود که در آنجا کوره آجرپزی بوده که هنوز در اطراف آن ذغال سوخته‌های کف کوره پیدا است و بدان کوره نادر گویند. عجباً که در این بیابان‌ها هر نشان مغروبه‌ای نام نادر به‌مراه دارد. در این منطقه هیچ گیاهی موجود نیست ولی لابد در زمان احداث کوره اطراف آن درختان گز وجود داشته که از آنها برای سوخت استفاده میکرده‌اند و بایستی در آنجا چاه آبی کنده باشند تا خشت تهیه شود. ظاهر کوره زمانی بس کهن را نمیرساند و با ملاحظه کاروانسرائی که در جلو بنا گشته باید ساخت کوره آجرپزی برای تهیه آجر جهت آب انبار کاروانسرا باشد و لاجرم پس از اتمام کاروانسرا کوره متروک و مغروب شده است. نکته جالب در این پدیده حد ناحیه بدون گیاه است که در زمانی بس نزدیک به ما این محل پوشش گیاهی سرشاری داشته است.

منزل اول قوافل در راه قدیم در محلی ابتدای شهر لوت جغرافی نویسان مسلم است که آنجا را دروازه گویند. در داخل چاله بدون آب و علف با مناظر هولناک تپه‌های کلوت هنوز جاهای بارانداز معلوم است ولی در قرن گذشته در مقابل بارانداز چاه بزرگ آبی کنده‌اند که از وضع دهنه و خاکهای اطراف بایستی چاه بزرگی باشد و در جلوی چاه حوضچه مغروبه‌ای است که برای آب دادن

دامها از آن استفاده میشده. حفرچاه باید هم زمان با احداث کوره آجر انجام گرفته باشد. ولی آیا در زمان ابن حوقل هم در این مکان چاه آبی برای قوافل بوده است؟ در انتهای وادی خاموشان جایی که ریک پنج انگشت نام دارد يك کاروانسرای محقر از بناهای جدید است که در داخل آن آب انبار آجری بنا گشته و آب گیری آب انبار از سیلاب سطح زمین است. این محل را **حوض نادر** کویند و بنای آن شاید از قرن گذشته و مصادف با دوران حکومت وکیل الملک در گرمان باشد که در آن زمان توجهی وافى به وضع منازل راهها و احداث کاروانسراها مبذول شده است. و کوره آجر پزی مذکور برای بنای آب انبار مغروبه موجود بوده و گرنه در این بیابان آجر هیچ مصرف دیگری نداشته است.

خراسان جنوبی

ادامه این بررسی بصورت بالا در دشت لوت به درازا خواهد کشید و در هر منطقه‌ای که مجاور یا جزء نواحی مسکونی موجود باشد از این خرابه‌ها میتوان یافت که تمیز زمان آبادی آنها دشوار است. مسلم اینکه در لوت شمالی و مرکزی هیچگاه محلی مسکونی، با جمعیت ثابت وجود نداشته. بین راور و خبیص یا خوسف و خبیص تا ده سلم هیچ نشانی از مساکن قدیم و جدید نیست و حتی علامت جاده یا آب انبار و حوض نتوان یافت و بنظر میرسد که تا آنجا که تاریخ بیاد دارد این مناطق بیابانی بصورت کنونی بوده‌اند. در حاشیه دشت لوت، **انبار** که همان راس‌الماء باشد، نخستین محلی است که قوافل با انسان و حشم و مسکن روبرو میشدند. امروز هم وضع بهمین منوال است خرابه‌های برج انبار شاید هم زمان با قلعه خرابه شکرو باشند ولی امروز در انبار چندین شتردار میتوان یافت که منزل اصلی آنها در انبار نیست.

در ناحیه سرچاه نشانیهای زیادی از حصارها و قلعه‌های مغروبه بجاست. برج مغروطی شکل سرچاه که با خشت و گل بنا شده و چندبار مرمت یافته، نمونه‌ای از این خرابه‌های نامشخص است. بین سرچاه و انبار حوض‌های مغروبه زیاد است که بعضی از آنها عمری ندارند مانند **حوض عباس بيك** و **حوض محمد رمضان** و **حوض سرگدار خبیص**. در دشت جنوبی خوسف نمونه‌های زیادی از این حوض‌های قدیم و جدید در طول راه گرماب به خبیص دیده میشود که البته امروز این حوض‌ها بی مصرف شده‌اند زیرا با باز شدن راههای ماشین‌رو دیگر کسی بسراغ شتردار نمی‌رود. پیدایش ماشین‌چرخ این راهها نتیجه دیگری هم در بر داشته‌و آن

اینکه کاروانسراها بکلی مغروبه شده‌اند. سون‌هدین و لندلرد که در اوائل سده بیست به این نواحی سفر کرده‌اند کاروانسراهای زیادی را نام می‌برند که خود در آنجا اطراق نموده‌اند و امروز خرابه آنها بجاست .

از خبیص بسوی شمال شرقی در راه تاریخی ده سلم تا چاله ده سلم هیچ نشانی از زندگی گذشته نیست اما منطقه ده سلم بعلت آب زیرزمینی فراوان همیشه جمعیتی بخود دیده است. توصیف جامع این محل در بحث دیگری خواهد آمد. ولی در باره قناتهای مغروبه و قلاع متروک ده سلم که نام ونشان مشخصی دارند حتی به حدس هم نمیتوان زمان آبادی آنها را معلوم نمود و تنها قلعه خرابه شورگژک در جنوب ده سلم با قناتی مغروبه بهمین نام در قرن گذشته معمور و مسکونی بوده و اطراف آن زراعت میشده است .

تحولات منابع معیشت

در خاتمه این مقال بحث دیگری را باید عنوان کرد و آن مقایسه زندگی و منابع معیشت کنونی مردم با وضع گذشته است. این بحث از لحاظ جغرافیای تاریخی بسیار جالب خواهد بود ولی بناچار باید اذعان کرد که این بررسی در چهارچوب تفحص خواهد ماند و هیچ روش تحقیقی برای بررسی مطلب نمیتوان ارائه داد زیرا چیزی که در نوشته‌های تاریخی مورد توجه نبوده وضع درآمد و زندگی مردم است و اگر بر سبیل مثال مطلبی در این باب گفته شده خشک و بدون تفسیر است. هیچ آثاری در باره وضع کشاورزی و درآمد مردم حتی در قرن گذشته بدست نیست. ازوضع مالکیت وروابط مالک و زارع چیزی نمیدانیم ولی شك نیست که بسیاری از مسائل مالکیت و روش بهره‌برداری از زمین و آب تابع مقتضیات یا رویدادهای سیاسی بوده‌اند. مالکین عمده از خوانین محلی و غیره محلی زندگی کشاورزان و روستانشینان را دردست داشتند. بعضی از آنها با احداث قنات و زه‌کشی زمین و ایجاد باغ و ترویج بعضی کشتها برعایدات محل افزوده و برخی دیگر بواسطه سهل‌انگاری یا عدم وسیله ناظر به مغروبه شدن دهات و بیچارگی رعایایماندند .

وقایع سیاسی را نباید از نظر دور داشت. سپاهیان از کشاورزان و سایر طبقات مردم بودند و برای تهیه سپاه بناچار همکاری خوانین و مالکین ضروری

بود و چه بسا رعایای يك مالك در صنف مقابل رعایای مالك مجاور قرار می گرفتند و در چنین مواردی پیداست که نتیجه نزاع هر چه باشد وضع کشاورزان چه خواهد شد .

بسیاری از مالکین عمده برای حفظ ضیاع و عقار خود مجبور به همکاری و اطاعت از امراء محلی بودند. گذشته از هوای کشور کشائی و توسعه حکومت، در حاشیه لشکرکشیها موضوع دیگری نهفته بود و آن اینکه سپاهیان بامید فتح و کسب غنیمت شمشیر میزدند و غارت اموال مردم يك منطقه جزء برنامه های رایج بود و در این موارد نخستین هدف اشغال جاهای پر برکت و غله خیز است. مواد غذایی ده از گندم و خرما برای کسب قوت از حوایج اولیه بود و سپس بین کالاهای پر ارزش احشام منطقه است که هر سپاهی پس از پیروزی تعدادی گوسفند و بز بهره گرفته و حتی در لشکرکشیها اسارت مردم منطقه و فروش مردم بصورت برده نیز رایج بود .

حبیباله خان امیر توپخانه وقتی بسال ۱۲۵۷ به بلوچستان لشکر کشید و قلعه بن فهل (بمپور) رامسخر کرد، پس از قتل عام مردم، آنچه میتوانست از طوایف بلوچان برده گرفت و این اسراء تا نواحی زنجان و آذربایجان بفروش رفتند و وضع طوری شد که محمدشاه، والی جبار را از کار انداخت و وقتی عباسقلی خان جوانشیر دوسال بعد به کرمان آمد کیسه های پول را برای باز خرید بردگان بیرون ریخت و از یزد تا فارس و جیرفت به جمع آوری اسراء پرداخت و سه هزار و پانصد نفر بلوچ را آزاد ساخت که به موطن خود مراجعت کردند و حتی محمدشاه فرمانی صادر کرد که از نواحی خمسه و آذربایجان بردگان بلوچ را جمع کرده به کرمان فرستند زیرا این عمل کسب پر درآمد برای سپاهیان کرمان شده بود و در مراجعت از بلوچستان هر سپاهی چند برده ای به غنیمت داشت (۱).

کشاورزی

از زمانی نامعلوم و بس کهن و شاید از قبل از اسلام منابع معیشت مردم دشت لوت بر حسب شرائط جغرافیائی محل از سه درآمد اصلی بود. در کوهپایه و خراسان جنوبی کشت غلات - در خبیص و نرماشیر خرما و محصولات گرمسیر - در حواشی شرقی لوت گله داری - البته این منابع اصلی بود و گرنه دامداری در

همه جا کم‌وبیش رواج داشت و در بلوک خبیص میوه و غلات و صیفی و در بلوک نرماشیر گندم و جو و ماش و لوبیا و پنبه و حنا بدست می‌آمد و در خراسان جنوبی پنبه و صیفی اشتهار داشت و در حاشیه شرقی لوت از سرچاه تا ده سلم و ازده سلم تا بزمان کشاورزی وجود ندارد و گمان اینکه هیچگاه آن نواحی روی کشت و زرع بخود ندیده باشند.

نخستین پرسش مادر باره وضع درآمد مردم است. کشاورزی در زمان گذشته مثلا در دو قرن قبل با امروزه چه تفاوتی داشته؟ آیا از لحاظ کمیت و کیفیت تحولی در آن پدید آمده؟ پاسخ باین سؤال را بدرستی نتوان داد زیرا هیچ نوشته‌ای در این باب بدست نیست. تنها مدرک ما درباره کشاورزی محل خبرهائی است که بطور جسته و گریخته در کتاب جغرافیای کرمان تالیف وزیری آمده است. این کتاب بظاهر در سال ۱۲۹۱ هجری قمری چاپ شده و در آن حتی اشاراتی به میزان محصول و عایدات شده است. بظاهر مؤلف با اصول کشاورزی آشنا بوده و در جاهائی در مقام مقایسه گوید: بهترین حنای دنیا از خبیص است و به همه بلاد ایران و عثمانی و ماوراء النهر و افغانستان می‌برند «سالی تقریباً ۱۲۰ هزار من عمل می‌آید». سیصد و شصت تن محصول حنای بلوک خبیص بسیار اغراق آمیز ضبط گشته و ذکر گوسفندان پرشیر خبیص هم نابجاست. دردشت لوت بواسطه شرایط آب و هوائی، گوسفند بسیار کم است و بجای آن پرورش بز رواج دارد.

ابریشم

یکی از محصولات معروف خبیص و بم و نرماشیر در ادوار تاریخی ابریشم بوده است. پارچه‌های ابریشمی بم شهرت داشته ولی از پارچه‌های خبیص خبری نیست ولی المقدسی خبیص را معدن توت و ابریشم توصیف نموده است. در باره برافتادن پرورش کرم ابریشم در خبیص چیزی نتوان گفت و حتی امروز درختان توت در خبیص کم هستند. در زمان نادر هنوز محصولات ابریشمی بم معروف بوده‌اند و پارچه‌های ابریشمی از بم به هند فرستاده شده است ولی هیچ نشانی نداریم که در آن زمان خبیص هم ابریشم داشته باشد. برافتادن کرم ابریشم و تهیه پارچه‌های ابریشمی از بم باید در دوره زندیه و اوائل قاجاریه یعنی بین ۱۵۰ تا ۲۰۰ سال قبل صورت گرفته باشد.

در حکومت عباسقلی خان جوانشیر در کرمان اشارتی باین بحث است و آن

اینکه عباسقلی خان ضمن کارهای عام المنفعه و ترویج کشاورزی، خود در نرماشیر دو قنات حفر کرده است و دستور داده که ۱۲ کرواصله درخت توت در نرماشیر کاشته شود (۱). این روایت حاکی از این است که در ۱۲۵۷ هجری قمری پرورش کرم ابریشم در نرماشیر روبه نابودی رفته است. تهیه ابریشم، گذشته از نرماشیر در سایر نواحی کرمان و یزد رواج داشته چنانچه وزیر دربار بلوک خانامان می نویسد: حاجی موسی خان پسر ظهیرالدوله در سی سال قبل در آنجا مزرعهای بنام **گاخ هینو** احداث کرده و درخت توت زیادی غرس کرده ابریشم عمل میآورند.

علت برافتادن ابریشم معلوم نیست. بروز آفت میتواند مسئول پیش آمد باشد یا تحولی در محصولات کشاورزی و توسعه باغهای مرکبات که به آبزیادی نیاز داشته و لاجرم درختان توت برافتاده اند.

غلات

در منطقه خبیص یکی از مناظر چشمگیر وجود اراضی زراعی متروک است که پیداست تا چندی قبل در آنها غلات کاشته میشده است. عکسهای هوائی منطقه بهتر محدوده این قبیل اراضی را در اطراف خبیص نشان میدهند. در شمال خبیص سرراه خراسان و در جنوب غربی خبیص در راه اندوگرد و در جنوب شرقی و شرق خبیص هنوز کرت های زراعی این اراضی مشهود میباشند. در بلوک تکاب بسیاری از این قبیل اراضی زیرماسه ها روان مخفی شده و در همه جا وضع دهات حاکی از وسعت بیشتر اراضی زراعی در زمان گذشته است.

مشاهدات محلی دیگری از انحطاط کشاورزی در زمان حال حکایت دارند که از جمله وجود درختان خشکیده نخل و ریشه های پوسیده آن در جنوب خبیص فعلی و در بسیاری از دهات تکاب است. در **خرم آباد** سرراه شهداد به سیرچ قلعه کوچکی با چند خانه است که در جلوی آن نخلستانی است که در آن چند درخت خشک یادگار از باغی باید باشند. چند خانه مغروبه مقابل محل است که در آنجا هم چند تنه خشک خرما چشمگیر است. در دهات تکاب در سالاریه و ده نو بسیاری از باغات خرما بواسطه هجوم ماسه درهم کوفته شده و تپه های ماسه ای نخلستان را پوشانده است. نهرهای زراعی مغروبه ای در شمال شهداد سرراه خراسان دیده میشوند که آب را در گذشته از جلگه های کوهستانی به بلوک تکاب می-

رسانده‌اند و در روستاهای تکاب، نهرهای قدیم آبیاری فعالیت بیشتری را در زمان گذشته برای تامین آب نشان می‌دهند.

در دشت خبیص شماره زیادی قنات مخروبه است که پاره‌ای مشهور و معلوم است مربوط به کدام آبادی میشوند ولی شماره‌ای از آنها بی‌نام و بی‌صاحب می‌باشند. در سرراه پشویه از رشیدآباد به سوی جنوب و بعد از آخرین آبادی تکاب که کریم‌آباد باشد قناتهای مخروبه زیاد است حتی در بیابان خشک شمالی پشویه باز نشانی فراوانی از قنات و گاهی نهرهای زراعی دیده میشود که همه از دامنه کوه بسوی چاله تکاب می‌روند و در جلوی بعضی از آنها آثار خرابه‌ای مشهود است.

مجرای زیرزمینی رود آب شهداد که آب را از چهل‌پشته‌چاه به شهداد میرساند معلوم نیست از چه زمانی باید باشد ولی مسلم اینکه امروز مردم چنین همتی برای این قبیل کارها ندارند. نهرهای زراعی کثیت که گاهی بصورت نقب از بغل دره می‌گذرند و آب را به نخلستان میرسانند با صرف هزینه و زحمت فراوان احداث گشته ولی امروز اهالی کثیت توانائی تنقیه نهرها و بندو بست کردن آنها را ندارند.

کریم‌آباد خرابه در تکاب جنوبی مشخص است. قلعه مخروبه آن حاکی از بزرگی روستا است شاید تا صدسال قبل مردمی در آن زندگی می‌کرده‌اند. امروز قلعه وسط انبوهی از تپه‌های ماسه‌ای پوشیده از کز و کهور و شوروتیغ است و اندکی هم زمین هموار در اطراف ندارد. چهار تا پنج رشته قنات در اطراف این خرابه است که دور چاههای قنات را ماسه گرفته و بشکل تپه‌های کلوت در آمده‌اند. تنها جهت راست تپه‌ها بر وجود قنات دلالت دارد.

در تکاب شمالی آخرین آبادی در کنار چاله‌های کلوت ملک‌آباد است که زمینهای کویری و ماسه‌ای کشت میشوند. حرکت ماسه خطر بزرگی برای اراضی زراعی است و در پاره‌ای جاها برای ثابت داشتن ماسه درختان گز کاشته‌اند. بین ملک‌آباد و مهدی‌آباد آثار دیوار مخروبه کوتاهی در طول چندین کیلومتر دیده میشود. دیوار بخشی در اراضی ملک‌آباد است که از غرب به شرق رفته و در جنوب به ملک‌مهدی‌آباد رسیده و متوجه شمال می‌شود. در سمت شمال در طول چندین کیلومتر در کنار رودخانه دولت‌آباد تا بعد از ده سیف ادامه دارد.

این دیوار بظاهر بادشکن بوده که قطر زیادی ندارد و بلندی اصلی آن ۲۵ متر است ولی با تفحص بیشتری در اطراف دیوار معلوم شد که دیوارهای دیگر با محدوده‌های مشخصی در داخل آن است و حتی در جایی آثار مخروبه بنائی

هنوز بجاست و معلوم است که طرح بزرگی برای عمران آن محل پیش‌بینی گشته و حتی در اراضی زراعی شفیح‌آباد، کنده‌های پوسیده نخل دیده میشود ولی بجهاتی نامعلوم این طرح بی‌نتیجه مانده است. قضاوت ما از مشاهدات فوق نباید عجولانه باشد. ما امروز آثاری در محل مشاهده میکنیم که از شرایط ایجاد آنها بی‌خبریم و معلوم نیست این آثار همه هم عصر باشند ولی مجموعه مشاهدات حاکی از انحطاط زندگی کشاورزی میگردد. چند نکته در نتیجه‌گیری‌نهایی باید مورد توجه باشد.

اول اینکه آثار اراضی زراعی و قنات مخروبه‌مشهود است ولی روستاهای آباد موجود معلوم نیست از چه زمانی ریشه دارند؟ آیا در دویست یا صد سال قبل تمام روستاهای حاضر موجود بوده‌اند؟ یا روستائی خراب شده و درکنار آن روستای دیگری بنا گشته است. برای درک موضوع باید توجه داشت که نابودی روستا در مرحله اول مربوط به خشک شدن قنات و در مراحل بعدی علل اقتصادی (آفتهای زراعی، خشکسالی، فقد سرمایه) و همچنین علل اجتماعی (وضع مالکیت و نکت سرمایه گذاری) میشود. اگر در باره سابقه زراعت در اراضی بایر اطراف شهاداد پرسو جو کنید گویند که در سالهای پرآبی این زمینها کاشته شده است. چند خشکسالی پی در پی باعث پائین رفتن سطح آب‌های زیر زمینی و خشک شدن قنات است و اگر وضع مالی مالک مساعد باشد در کنار قنات مخروبه قنات جدیدی احداث میکند و چون سطح آب پائین رفته لاجرم زمینهای زراعی قنات در اراضی پائین‌تری قرار میگیرند و باین صورت درکنار جاده مخروبه روستای جدیدی بوجود میآید و اگر بعد از خشکی قنات مالک را توانائی مالی نباشد لاجرم روستا مخروبه گشته و کشاورزان آنرا ترک میکنند.

چند سال مرطوب باعث بالا آمدن آب زیرزمینی و تجدید فعالیت عمرانی میشود. در این قبیل مواقع است که مردم به احداث باغ و توسعه زراعت پرداخته و زمینهای زیادی زیر کشت میروند و قناتهای مخروبه قدیم تنقیه میشوند. خشکسالی های پی در پی مالک کم‌بضاعت محلی را مفلوک و مقروض کرده و چه بسا ناچار به فروش ملک میگردد و از کجا معلوم که مالک جدید راضی به سرمایه گذاری زیاد برای آبادانی ده شود. تغییرات مالکیت در بلوک خییص بتدریج انجام گرفته و غالب مالکین قدیم داروندار خود را به تجار کرمانی فروخته‌اند و مالکین جدید چون کشاورز نبوده‌اند توجهی به بهبود وضع کشاورزی نداشته و به عایدی کم یا عایدی هیچ دلخوش مانده‌اند. در ده سلم آنطرف دشت لوت بهمین روش مالکین بیرجندی راه یافته‌اند.

دوم اینکه وجود قنات و قلعه مغروبه و زمین زراعی بائر همیشه برآبادانی محل در گذشته حکایت ندارند. اگر زمین زبان داشت به ما میگفت که در نتیجه صرف هزینه زیاد قناتی در اینجا دائر گردید و قلعه‌ای بنا شد و مردمی جمع شدند ولی پس از دو سال کشت، قنات خشک شد و لاجرم مردم مراها کردند. چه بسا حفر قنات مطابق پیش‌بینی درست صورت نگرفته و آبی بدست نیامده باشد و مقدار آب کافی برای سرمایه‌گذاری نباشد. آثار زمینهای زراعی بائر گاهی ناشی از اختلافات در محدوده املاک است که مالک مجاور برای تحکیم مالکیت خود بطور عدوانی قطعه‌زمینی را کاشته و سپس از تجاوزات وی جلوگیری شده است. در اراضی جنگلی تکاب جنوبی قطعات کشت شده‌ای وجود دارند که معلوم نیست متعلق به کدام ملک بوده و چطور آنها را کاشته‌اند. گاهی متجاوزین محلی بهمین نهج پاره‌هایی از روستاها را غصب کرده و مدتی در آنجاها زراعت کرده‌اند.

در لوت‌زنگی احمد در بیست کیلومتری جنوب بلوچ آب روستای جدید الولاده‌ای **شاهرخ آباد** نام دارد. این ملک متعلق بدو نفر است که بانی آن ژاندارم بازنشسته‌ای بنام جمعه ناروئی است. با ملاحظه زمین مرغوب و آب زیرزمینی فراوان در آنجا قناتی حفر شده که پیشکارش در ۲۰ متری آب فراهم مینماید. میزان آب موجود قنات در حدود ۸۰۰ گالن در دقیقه است. در شاهرخ آباد چند خانه بناگشته و تعدادی درخت خرما کاشته شده و هر سال در حدود یازده خروار گندم کاری دارند. اندکی یونجه و حناهم از محل بدست می‌آید. کوشش دوشریک در آبادانی محل از همه حیث درخور تحسین است که درچنین بیابانی آب و باغ و درخت ایجاد کرده‌اند. زراعت آنجا بصورت تجاری و با گارگر انجام میشود یعنی مالک هر سال مبلغی صرف هزینه قنات مینماید و حقوق کارگر می‌پردازد و زراعتی برداشت میکند، چنانچه محصول خوب شد در این سرمایه‌گذاری برد با اوست و اگر زراعت بد شد سرمایه‌اش هدررفته. این نوع کشاورزی که بیشتر جنبه تجاری دارد ثبات و دوامی نخواهد یافت و معلوم نیست تاچه زمانی این روش با ملاحظه مخارج زراعی و امکانات مالی قابل دوام باشد. در قلعه شکرو در نازی‌آب هم لابد در زمانی کسی پیدا شده و زحمتی متحمل گشته و نمی‌دانیم چرا آنجا را بامان خداه کرده است.

عمل خیر اثر در همه‌جا انجام میشود و دخلی به اوضاع و احوال کشاورزی منطقه ندارد. نگارنده در سفر خود در لوت زنگی احمد برحسب تصادف آثار یک قنات قدیمی مغروبه را یافت. در نزدیکی التقای مسیل فهرج بامسیل شورگن

جائی که دور ازهر آبادی و درناف بیابان قراردارد، يك رشته قنات بسیارقدیمی است که پشتتهای آن مشخص و فاصله آنها از هم کم وبه ۱۰ متر میرسد. جهت راست آن روبه شمال شرقی و در انتهای آنزمین چالی بود که در آن چاههای قنات در رشتههای ماسه گم میشد و هیچ اثری ازبنا یا زمین زراعی در اطراف آن مشهود نبود. باید برروان پاک مردمی که در چنین بیابانی با همتی بلند به چنین کار خطیری دست زدهاند درودفرستاد .

سوم تحولات وضع کشاورزی - گمان اینکه محدود شدن اراضی زراعی وحتی کم شدن درختان خرما در اطراف روستاها بهسبب تغییراتی در روش کشت ونوع کشت باشد. این تحولات نتیجه راه یافتن محصولاتسایر نواحی در سایه امنیت منطقه ای بوده است. تا زمانیکه در اطراف دشت لوت ناامنی راهها و عدم ارتباط منظم بین ایالات وجود داشت مردم ناچار بودند مایحتاج زندگی خود را از محصول محل تهیه نمایند ولی مواد موردنیاز همیشه زمینه مساعدی در محل نمی یافت. اگر تولید گندم درسیستان بمقدار زیاد انجام میگرفت و پيلهوران بلوچ آنرا به خبیص آورده و با بهائی مناسب با خرما معامله میکردند دلیلی نداشت که کشاورزان خبیص توجهی به گندم کاری نشان دهند و برعکس ممکن بود بجای گندم به کشت درختان مرکبات و توسعه نخلستان پردازند .

پیدایش مرکبات در اطراف خبیص اراضی زراعی قدیم را بسیار محدود کرد و چون مقدار آب ثابت بود کشاورزان بناچار از زراعت گندم کاسته و به ترویج باغهای مرکبات پرداختند .

مرکبات

زمان پیدایش مرکبات در خبیص به درستی معلوم نیست. در تفحصات محلی یکی از مطلعین کشاورزی میگفت که تا ۸۰ سال قبل در شهداد از مرکبات خبری نبود، در آن زمان حاکم محل که میرصادق خان بمی الاصل بود بفکر ترویج مرکبات در خبیص افتاد و تعدادی پیوند از بم آورد و در باغ شهداد کاشت و در همان زمان مرکبات دراندوکرد نیز کاشته شدند. این گفته نشانیهای درست دارد ولی با ضوابط دیگر جور نیست زیرا احمد علیخان وزیری در جغرافیای کرمان که ۹۵ سال قبل تحریر یافته مرکبات خبیص را ستوده و گوید: نارنج و نارنگی این بلوک در کمال امتیاز است و مرکبات خبیص به مراتب بهتر از مازندران و عراق عرب و فارس است. وزیری در انواع مرکبات از نارنج و نارنگی و بکرانی و ترنج و بالنک و لیموی شیرین صحبت داشته و همچنین نارنج آنرا تعریف کرده که

تا قائنات برای فروش می‌رود و در کرمان هر يك صد دانه يك هزار دینار ارزش دارد .

ضمن وقایع زمان حکومت مویدالدوله در کرمان (۱۲۶۸-۱۲۶۵) یعنی ۲۶ سال قبل از تدوین جغرافیای وزیری می‌شنویم که مویدالدوله برای عمران نرماشیر دستور داده هزار اصله از لیمو شیرین و نارنج خبیص به آن محل فرستاده شود. (۱). گمان اینکه مرکبات از بم به خبیص راه یافته باشد و از خبیص به اندوگرد رفته و در جهرم دیده می‌شود. بغیر از این سه محل در همت آباد هم اخیراً مقداری کاشته‌اند. در سایر روستاهای تکاب گویند بواسطه طوفانهای خاک و گرمی تابستان مرکبات عمل نمی‌آید. سبب بردن نهال لیمو و نارنج از خبیص به نرماشیر لابد بواسطه مرغوبیت جنس است و گرنه بم و نرماشیر مرکبات فراوان دارند، و بهترین نوع آنها که نارنگی باشد در خود بم است و پرتقال معروف بم از روستای پروات می‌آید. تصور می‌شود گفته کارشناس شهادی ما درست باشد زیرا در روایت وزیری بحث در شهرت نارنج خبیص است و از نارنگی و لیمو هم نام برده شده ولی ذکری از پرتقال نیست و در روضة الصفاء هم نهال لیمو و نارنج ضبط گشته لابد صادق‌خان بمی پیوند پرتقال را از بم به شهادت آورده است و بهرحال سابقه پیدایش مرکبات در خبیص معلوم نشد. در منطقه بم و نرماشیر شاید برافتادن درختان توت و پرورش کرم ابریشم نتیجه پیدایش مرکبات باشد.

در زمان حاضر مرکبات شهادت مرغوب نیست و در پرس و جوی محلی شنیدیم که آب کافی به مرکبات داده نمی‌شود و گمان اینکه علت درست باشد زیرا در منطقه‌ای خشک و گرم مانند خبیص تنها با آبیاری منظم و بجا میتوان مرکبات مرغوب برداشت نمود. در خبیص و بم و نرماشیر مرکبات را داخل نخلستان می‌کارند تا از گرمای زیاد در امان باشند. اگر این تدبیر درست باشد باید گفت کار بقاعده‌ای نیست .

در خبیص به درختان کود نمیدهند و ناچار باید روز بروز محصول مرکبات آنجا نامرغوب شود زیرا در گذشته چون وسعت باغات مرکبات کم بود آبیاری طبق رسم محلی باندازه انجام میشد ولی باز یاد شدن باغ و کم‌قوه شدن زمین و اینکه مراقبتی در بیل زدن و هرس درختان نمی‌شود نباید محصول بهتری انتظار داشت. در آبادی جهر، باغهای مرکبات را بیرون از نخلستان دیدم که مراقبت کافی از آنها میشد و شنیدم که کود هم به ارتزاق درختان کمک میکند. مرکبات

آنجا بسیار لطیفتر از محصول شهداد بود .

خرما

در منطقه خبیص و کشیت و پشویه عایدی اصلی مردم از خرماست ولی این خرما با اینکه چندنوع دارد هیچ قسم آن تعریفی نیست. اگر خرمای موجود همانست که در ازمه تاریخی باعث شهرت خبیص گشته باید گفت که مردم کج سلیقه‌ای آنرا ستوده‌اند و خرمای قصب را که وزیری گوید «در هیچ ولایتی دیده نشده» چیز جالبی نیست و در واقع در تهران به خرما خرك معروف است. شنیدم که خاصیت آن این است که «در جیب جای میگیرد و دست را چسبو نمیکند» لابد این نوع خرما متاعی مناسب برای بارگیری است که در جوال ریزند و فاسد نشود و بلوچان آنرا در سفر و در حضر همراه دارند و گویند اهالی قائنات و بلوچهای شرقی لوت خریدار این نوع خرما هستند .

در خبیص شنیدم که خرمای آنجا در سابق بسیار مرغوب بوده و حتی از خرمای مضافتی بهم بیشتر خریدار داشته ولی علت تغییر جنس را کسی نمیدانست و مانند پاسخ تمام مشکلات کشاورزی شکایت از نقصان آب است، نمیگویند که آب از سابق کمتر است ولی اذعان دارند که نخلستانها توسعه یافته و به مراتب بیشتر از سابق است و ازدیاد درختان خرما را بابر کردن فضای باغ و انبوه کردن آن از درخت بدست آورده‌اند و بجای باغهای پراکنده نخلستانهای مجتمع در داخل شهر و نزدیک به آب ایجاد شده و با این عمل به کمیت افزوده و از کیفیت کاسته‌اند .

جانوران اهلی

در بم و نرماشیر و خبیص پرورش جانوران اهلی منبع عایدی برای کشاورزان است و در لوت شرقی دارائی مردم دامداری است. بععل طبیعی چند هیچگاه حواشی غربی و جنوبی لوت مناسب برای دامداری نبوده‌اند. دشواریهای دامداری ناشی از گرمای شدید تابستان، فقر پوشش گیاهی منطقه از لحاظ علوفه و کمی آب است. بظاهر این سه مشکل را بایلاق و قشلاق میتوان جبران کرد ولی حتی در کوههای غربی شهداد گیاهان کندم گونه کم میباشند و مردم بالفطره توجهی به دامداری ندارند شاید از فوائد سرشار آن بی‌خبراند ولی علل اقتصادی و اجتماعی و سوابق تاریخی بیشتر در این وضع دخیل میباشند .

در بلوک خبیص گاو بسیار کم است و آنچه که در روستاها دیده میشود چند گاوتر برای کارهای زراعی است. گوسفند هم انگشت شمار است، اسب وجود ندارد و بجای آن از الاغ استفاده میشود ولی در هر روستا ۵۰ تا ۱۰۰ بزمیتوان یافت که هر خانوار بر حسب وضع خود ۱ تا ۵ بز دارد.

در بلوک خبیص شتر یافت نمیشود و تنها نمونه آن در ده سیف است که در آنجا دو خانوار بلوچ که در کنار ده سکنی دارند چند شتر دارند، در واقع دامداری بمفهوم جامع کلمه نیست، بز هم جزئی از اهل البیت است که دور خانه میگردد و در نزدیکی ده از بوته‌های اسکنبیل و گزسد جوع مینماید و اگر سیر نشد مانند کربه بداخل خانه دستبرد میزند.

در اندوگرد و گودیز و جهر و پشویه و کشیت وضع دامداری بهتر از تکاب نیست و بندرت در صحرا کله‌هایی دیده میشود که به سرپرستی شبانی به چرا مشغول باشند. مردم دامهای خود را به ییلاق نمی‌فرستند و اگر کلمه ییلاق درست باشد همان تپه‌های کوهپایه است. خودداری کشاورزان از دور کردن دامها وییلامیشی ویژه خبیص نیست و در عموم روستاهای داخلی ایران کشاورزان با اینکه با فوائد رفتن دام به ییلاق آشنائی دارند بعلل اقتصادی از این کار طفره میروند. کشاورز مایل است هر شب دام خود را به بیند و اگر بیماری داشت در رفع آن بکوشد و اگر شیر کمی عاید میشود از آن بهره‌گیرد زیرا بسرپرستی چند چوپان در مدتی مدید اعتباری نیست و در جاهائی که دام به ییلاق میرود خود مالک یا از کسانوی همراه میشوند و بهر حال برای کله‌های کوچک و ناتوان این جایجا شدن‌ها عملی نیست.

نشانیهای مشهود است که در زمان گذشته کله‌داری در منطقه خبیص و لوت جنوبی معتبرتر بوده است ولی مانمی‌دانیم که کله‌داری بزرگ آن زمان مربوط به کشاورزان محلی بوده یا ایلاتی چادر نشین در آنجا مسکن داشته یا بلوچان در حاشیه غربی لوت بوده‌اند.

جنگلهای تکاب از کشیت تا شمال ده سیف منطقه بسیار مساعدی برای کله‌داری بوده‌اند. نمونه این جنگلها امروز در جنوب روستای رودخانه و محمدآباد مشهود است که در آنجا گزهای تنومند شاهی وجود دارد و در کنار آن درختچه‌های کهور است و داخل آنها درختچه اسکنبیل که برگ آن برای دامها بسیار لذیذ می‌باشد. منطقه جنگلی تکاب از آب‌زیرزمینی شور ولی قابل شرب بر خوردار است و در پاره‌ای جاها مانند شمال شرقی کشیت و شرق ده سیف محلی‌هایی است که باگود گردن زمین آب بدست می‌آید و آنجاها را گز دو گویند.

وسعت منطقه جنگلی در سابق محدود به چاله تکاب نبوده و غرب آبادیهای تکاب همدرختان گز و کهور فراوان داشته‌اند. درباره اصطلاح «سابق» توضیح دهیم. این وضع مربوط به هزار سال یا پانصدسال قبل نیست، حتی در دو یست سال پیش پوشش جنگلی منطقه بمراتب وسیع‌تر بوده است. در زمینهای خشک غربی تکاب بواسطه حرکت ماسه روان و راکد شدن آنها با برخورد به گیاه بدور بوته‌ها ماسه جمع میشود و بارشد گیاه بر مقدار ماسه افزوده شده و گیاه در داخل ماسه ریشه دوانده و تپه بزرگی بنا میگردد که در سر آن درختی تنومند است. درخت گز باریشه زیاد برای تشکیل این قبیل تپه‌ها که به آنها در افریقای شمالی نبکا (۱) گویند مناسب است ولی درختچه کهور و اسکنبیل و حتی بوته‌های شور تپه‌های نبکا میسازند. تپه‌های نبکا گاهی به بلندی ۱۰ متر و قطر ۲۰ متر میرسند و حتی در روی عکسهای هوایی بخوبی دیده میشوند. زمانی در سر آن آنها درخت است و وضع درخت میرساند که تنه بزرگ آن پاچوش است و گاهی بجای یک درخت تنومند چندین تنه کوچک و بزرگ بیرون زده‌اند و بعضی از برجستگیهای نبکا بدون درخت هستند ولی خاک برگهای تپه حاکی از وجود درختی عظیم در گذشته است. تپه‌های لخت با گیاه و بدون گیاه در غرب تکاب فراوان و یکی از مناظر اصلی صحراهای اطراف شهداد است.

در راه گوگ به اندوگرد قبل از آبادی پیرغیب چاله کویری بزرگی پوشیده از تپه‌های نبکا است ولی هیچ گیاهی در آنجا نیست و خاک برگهای بارآور آنها را به زمینهای زراعی میبرند. اطراف چشمه بلوچ آب و چاله‌های زنگی احمد از پوشش گیاهی انبوهی برخوردار است و در آنجا نیز وضع موجود حاکی از بهرم برداری بی رویه انسان و دام در زمان گذشته است. چاهی که بنام چاه محمد علیخان در روی نقشه ضبط است در دومتری به آب رسید و آب آن شیرین است (چاه امروز مغروبه است). در نزدیکی چاه محمد علیخان چاه دیگری مغروبه است. کندن چاه در این محل برای شرب دام‌های محمد علیخان بلوچ بوده که در آنجا دامداری میکردند و حتی تا چهل سال پیش گله‌های بزرگ بز و شتر بلوچان در آنجا دیده می‌شدند. جمعه ناروئی که مالک شاهرخ آباد است خود در سابق در آنجا حشم‌دار بوده و با معرفت از وضع آبهای زیرزمینی به حفر قنات دست زده است. در سال ۱۹۵۰ که نگارنده از محل بازدید میکرد جمعه ناروئی در نزدیکی چاه محمد علیخان چاه تازه‌ای حفر کرده بود و با آب‌کشی بوسیله چرخ، آب مشروب

برای گاوداری فراهم کرده و در حدود چهل سرگاو در آنجا به چرا مشغول بودند. در زمان دیدار دکتر گابریل از بلوچ آب در آنجا حشم‌داری نبود و گابریل در نوشته خود اشاره به جای پای گورخر مینماید که در بلوچ آب دیده، این گفته حیرت‌آور است زیرا در زمان حاضر در تمام دشت لوت از خوسف تا بلوچ آب و از اسپي تا بزمان هیچ اثری از گورخر بجا نیست و راقم این سطور با پرسش و بازدید فراوان در هیچ جای لوت نشانی از وجود و یارد پای گورخر نیافت. تصور میرفت یادداشت گابریل اشتباه شناسائی علامت باشد که الاغ را با گورخر عوضی گرفته ولی در مذاکره نگارنده با ملک محمد که راهنمای دکتر گابریل بود معلوم شد که دکتر گابریل اشتباه ننموده و ملک محمد رد گور را بوی نشان داده و میگفت که در سابق در دشت لوت گورخر فراوان بوده و اصطلاح آبخوران از آب خران آمده چون در اطراف چشمه، گورخر فراوان بوده است.

حاشیه پردازی ما را از اصل مطلب دور کرد. رواج حشم داری در چاله تکاب بین کریم آباد و پشویه و در اطراف گزدر در گذشته چشم کبر بوده است امروز هم در گزدر چند کله بز دیده میشود ولی نشانیهای موجود حاکی از وسعت کله داری در زمان گذشته است.

در پیش به وجود قناتهای بایر فراوان در بیابان بین تکاب و پشویه اشاره شد. تعداد زیادقناتی که از دامنه به چاله تکاب امتداد دارند حیرت‌انگیز است و در دیدار اولیه انسان ب فکر محلهای آبادان وزراعی قدیم در چاله تکاب میافتد. با اندک بررسی محل معلوم شد که قناتها برای استفاده آبیاری حفر نشده بلکه برای تهیه آب جهت احشامی که در چاله داشته‌اند احداث شده‌اند.

بررسی‌های محلی نهرهای آب را از بن تپه‌ها که از مسیلهها منشعب میشوند نشان داد. از تنگه پشویه آثار نهر قدیمی بسوی شرق در مسافت زیادی هویدا است که در بسیاری جاها بواسطه ماسه ناپدید است. این مجرا از آجر و گل و سופال ساخته شده و بنای آن قدیمی است. اهالی پشویه میگویند در پیش آب پشویه برای زراعت به چاله تکاب میرفته و در آنجا شهر مهره است. این گفته تصویری بیش نیست و نظراجمالی به نهر آب میرساند که مقدار آبی که از این نهر پائین میرفته بسیار کم بوده است و با وجود گرمای محل پیدا است که آبی درخور زراعت به چاله تکاب نمیرسیده و بعلاوه با ملاحظه زمین نمکی ماسه گرفته جایی برای کشاورزی نیست. پیدا است که نهر انحرافی برای آب دادن احشام در چاله تکاب بوده است. از دره کهنوج هم نهری بسوی شرق وجود دارد که در پائین با نهر پشویه یکی میشود و باید گفت که در بهره‌گیری از مرتع تکاب روستای

پشویه و کهنوج هردوسهیم بوده اند .

در دره هنزا که محل خروج مسیل اندوگرد است، نهری بسوی چاله تکاب می‌رود. هیچکس آبادی این نهرها و قنات‌ها را بغاظر ندارد و در مواردی ماسه‌های روان در طول نهر، گردریگهای کوچک بنا کرده اند .

گله داری در چاله تکاب بایستی رونق فراوانی داشته باشد و لابد جمعیتی نیز در آنجا سکنی داشته‌اند زیرا اگر آب‌مشروب برای دام مورد نیاز بود بطوری که امروز هم انجام میشود میتوان با کنندن چاه در آنجا آب شوری بدست آورد ولی آب شور برای زندگی چوپانان و گله‌داران مناسب نبوده و لاجرم بانهرهای آب رسانی و حتی ایجاد قنات آب‌مصرفی رافراهم می‌کردند. با ملاحظه کثرت قنات و نهرهای آبیاری باید تصور کرد که برنامه گله‌داری با زندگی ایلاتی توام بوده است و جمع کثیری در چاله تکاب زندگی می‌کرده‌اند و هر تیره برای خود قناتی زده است. دورنیست که این آثار از مظاهر زندگی افغانان و بلوچان در حاشیه دشت لوت باشد و آنچه اهالی محل شهرمهره گویند در واقع محل چادر و آثار زندگی این مردم است چنانچه درده سیف هم نمونه‌ای از شهر مهره بصورت بالا وجود دارد.

لوت شرقی

در دامنه‌ها و ارتفاعات شرقی دشت لوت چشم‌داری تنها وسیله معاش بلوچان چادر نشین است. مشاهده وضع محل و توجه بلوچان به پرورش شتر که با آن اندکی بز هم همراه است حاکی از حقیقت تلخی است که هیچگاه این مردم با کشاورزی آشنا نبوده و اکنون هم اگر در چند جا کشاورزی وجود دارد توجهی به وضع کشت نمیشود و اگر کمی گندم به دست آمد کمکی برای نان مردم است. از جنوب ده سلم در شمال در تمام کوهپایه شرقی دشت و دشتهای پای ریگ تاراه بم به اسبی و در جنوب آن تامزار آب و بمپورو بزمان بلوچها زندگی میکنند که در شمال بیشتر از تیره ناروئی و در جنوب شهدوست یا اسمعیلی‌های پیش هستند .

زندگی بلوچها در این منطقه وسیع در کنار چاه‌ها و چشمه‌های آب‌وزیر چادر است و تنها در ناحیه گرگ است که یکی دو اطاق مسکونی میتوان یافت و آنهم بواسطه مجاورت با بزرگ راه زاهدان است. در سایر جاها زندگی بر پایه شتر و چاه و چادر است .

چاه و چادر

در محدوده بالا جمعیت کم است و بر رویهم به پنجهزار نفر نمیرسد و آمار دقیقی هم از زندگی این چادرنشینان بدست نیست. دره‌های کوهستانی در لوت شرقی از آب زیرزمینی کم برخوردارند و در غالب دره‌ها در گودی دومتر آب بدست می‌آید و گاهی چشمه‌ها را بشکل قنات در آورده یعنی رگه آب چشمه را دنبال کرده و چند چاه در طول آن زده و آب چشمه زیاد شده است. در روی نقشه‌چاهای زیادی نام چاه را دنبال دارند ولی همه چاههای مضبوط در نقشه آبدار نیستند.

در شرق دهسلم چاروئی و چاه‌گر سفید هر کدام شامل چند چاه کنار هم هستند و دنباله چاهها بسوی جنوب ادامه دارد. در آخر دره‌های **کوه پاترکی چاه آب یلان** است. در شرق توده ریگ سه‌چاه سرراه ارتباطی جنوب به شمال یعنی راه اسپه به دهسلم است که اولی **تغلیه** و دومی **چاه نیلی** و سومی **آبخوران** در روی نقشه ثبت شده‌اند ولی بین آنها و در دره‌های کوهستانی چاه‌های دیگری است. در شمال **آبخوران چاه انجیرک** و سپس **چاه گلنار** و بعد **چاه سام** و بعد **چاه شولوکان** و سمت چاروئی **چاه اسد** است. در جنوب **آبخوران چشمه شورک** و بعد **چاه الماس** است و در شرق **آبخوران چاه رحمان** و دورتر **نوک آباد** است. در شمال چاه **رحمان چشمه آب دوزک** (دوزخ) است. **چشمه قلندر** و **چشمه گزی** در داخل کوهستان است و بسمت جنوب **چاه ماری** و سپس **چاه نیلی** است. بین **چاه نیلی** و **نخیله جول چاه** واقع است. و در جنوب **نخیله چاه‌شند**.

در جنوب راه بم به اسپه بیابان **گرگ** و **ریگان** بواسطه مجاورت با مسیلهای **گرگ** و ماهی چادرنشینان، با رود آب و قنات اندکی زراعت دارند ولی باز زندگی در زیر چادر است.

معمودآباد گرگ و **دولت آباد** و **ضیاءآباد** را بلوچهای ناروئی دارند و با آب قنات کمی گندم و جو و پنبه می‌کارند. **گرگ آباد** بزرگترین آنهاست که رود آب **مسیل ماهی** را دارد و بسوی جنوب **مزارآب** و در جنوب شرقی **حیدرآباد گرگ** و **شورو** که از آنجا راهی از طریق **دماک** به **سمورو** بزمان است.

هر چشمه یا چاه متعلق به یک یا چند خانوار است که در زیر چادر سیاه در نزدیکی چاه منزل دارند و اغلب چادر آنها اندکی دور از چاه است زیرا در زندگی مردم آن حدود دوری و نزدیکی به چاه مورد نظر نیست بلکه چادر باید در جایی باشد که رمه در آنجا چراگاه دارد و یا از محل چادر بتوان گله را زیر چشم داشت.

نخلیه

چشمه نخلیه از این جهت درخور توصیف است. این چشمه در دره نخلیه واقع شده و با کمک چند چاه چشمه را بشکل قنات در آورده‌اند. در دره نخلیه کسی نیست ولی اندکی زراعت گندم که شاید در حدود ۵۰ تا ۶۰ کیلو بندر باشد منظره سرسبزی به دره داده و با وجود سایه درختان پده به شماره بیست و آب چشمه شیرین هیچکس در کنار چشمه مسکن ندارد. در چند سفر که نگارنده به انجا رفت چادری در محل نیافت و معلوم شد بر حسب وضع فصل چادر مالکین چشمه در بالای دره است. در سفر پائیز سال ۱۳۵۰ بالاخره راقم این سطور موفق به دیدن چادرهای حسن‌خان در نخلیه شد. حسن‌خان مالک نخلیه پیرمردی است که باکس و کار خود در پنج چادر سیاه زندگی میکند و چادرها در دامنه دشت بفاصله یک کیلومتر از چشمه واقع بود. هر چادر از آن خانواده‌ای است و جزء وظایف روزانه، آوردن آب از چشمه است. فامیل حسن‌خان باشهر رابطه‌ای ندارد و این بلوچهای ناروئی فارسی نمیدانند. بچه‌های آنها ماشین ندیده بودند و از آن وحشت داشتند. حسن‌خان میگفت در پیش نخلیه درخت خرما داشته که بواسطه سیلی از بین رفته. فامیل او بر روی هم ۲۰ شتر و ۱۰۰ بز دارند. این فامیل متشکل از سه پسر هریک دریک چادر و یک دختر دریک چادر و خود اوست. کار حسن‌خان و پسران وی نگهداری شترهای مردم است. در دشت مقابل نخلیه گیاه و درختان تاغ زرد زیاد است و حتی دامنه‌های شرقی ریگ پوشیده از تاغ است. سیصد شتر را پسران حسن‌خان نگهداری میکنند و برای هر سی شتر برابر ۶۰ من گندم و یک دست لباس و یک جفت کفش در عرض سال دریافت میکنند. مالکین شترها در نصرت آباد هستند. شیر شتر به ساربان تعلق دارد و پشم شتر بالمناصفه تقسیم میشود. و شترها داغ زده هستند و مالک هریک معلوم است.

شترها از نوع بارکش و چند شتر جماز هم بین آنهاست. هر سال مالک شترها به محل می‌آید، چند شتر برای فروش جدا میکند و در سیستان و خراسان می‌فروشند. دشت واقع بین کوهستان و ریگ از لحاظ چراگاه به مناطق متعلق به هرچاه تقسیم شده است. حسن‌خان و اولاد که شتردار هستند در برابر درآمد حاصل مایحتاج خود را از زاهدان می‌خرند. سالی ده خروار گندم مصرف دارند و مقداری قند و چای و برنج و غیره. هیچکس عادت به سیگار و چپق ندارد. شترداری بشکل فوق در شعاع محدودی در اطراف چاه و چشمه است. در بهار شترها در دره‌های کوهستان بالا می‌روند زیرا در چاله‌ها آب هست و گیاهان

تنوع بیشتری دارند. در ارتفاعات درختچه قیچ واسکنبیل و بالاتر کاروان کش و درمنه. درمنه (۱) و قیچ (۲) دو گیاه خوش خور شترهاست. گیاههای طایفه غلات کم است (اریستیدا پتا تا) (۳) زمانی که آب چاله‌ها به ته کشید شترها در دره‌های نزدیک چشمه هستند و بعد برای علوفه بیشتر به تاغهای زرد دشت هجوم میکنند. شترها دو روز یکبار آب میخورند و کسی هادی آنها نیست خود به سرچاه می‌آیند و پس از سیراب شدن بدشت رجعت مینمایند. کلمه پشم به ملاحظه پشم ریزی شتر معرف سال شتر است که شیرخوار را شیر پشم و بعد شتر دوپشم و شتر پنج پشم و غیره مشخص کرده‌اند بعضی از شترها نام دارند مانند ابریشم و زرد و غیره.

این است زندگی بلوچان شتردار حواشی شرقی لوت و در اطراف تمام چاهها وضع کم و بیش بهمین منوال است با این تفاوت که در غالب چاهها شترها متعلق به اهالی محل میباشند و شتر دوردست دیده نمیشود.

آبخوران

چشمه آبخوران با چند چاه سرباز آبی کافی دارد و طایفه توتازی که از بلوچهای ناروئی هستند در آنجا اقامت دارند و در واقع این آخرین حد بلوچان جنوبی است زیرا از چاه گلنار که در شمال آبخوران است طایفه سنندی دیده میشود که بلوچ نیستند. سنندیا در اطراف چاه‌روئی و در کوه سند سنندی دارند. در آبخوران که بزرگترین محل جمعیتی این ناحیه است ۴۰۰ نفر سنندی دارند و در حدود همین تعداد شتر دارند. بزدار و گوسفندداری بین آنها رایج نیست و سنندی‌ها بیشتر بز دارند. در پیش به همت یکی از سران توتازی در آبخوران قناتی دائر گردید و زراعت مختصری روبراه شد و دکتر گابریل در سفر خود از آن توصیف نموده ولی در سفر بعدی وی کلیه اقدامات عمرانی را گذشته و قنات خراب بوده است.

در آبخوران دوری ارتفاعات از ریک زیاد است. در جلوی ریک کفه‌زار و اراضی رسی است که فاضل آبهای آبخوران و دره‌های اطراف وارد آن میشوند. در دشت مقابل آبخوران و چاله‌های پایریک تاغ زرد فراوان است و عایدی اصلی مردم از فروش شتر است ولی بواسطه نزدیکی به زاهدان گرایه‌کشی هم میکنند

و گاهی حمل بار با کاسبی همراه است که خرما از کثیث و گندم از سیستان میبرند. از صنایع خبری نیست. اندکی گلیم و شال چادر بافته میشود. در نوک آباد که ملک محمد معروف زندگی مینماید (۱) اندکی کشاورزی میشود و باز درآمد از شترداری است. چاه الماس و چشمه شورک مسکونی نیستند ولی در چاه ماری شش خانوار زندگی دارند. چاه نیلی که در روی نقشه بطور مشخص ضبط است در واقع چاهنی است، چون در اطراف آن نی وجود دارد. و چاه نزدیک هم با اندکی آب و در کنار چاه هیچکس نیست. شترها خود راه آب را بلدند. آب در دو چاله در گودی کم است اما وقتی ۱۰ شتر سیراب شوند آب چاله تمام میشود و شترها باید صبر کنند تا چاه دوباره پر شود. فاصله چاه نیلی از نخيله ۱۸ کیلومتر و مالک آن سلطان محمد میرزائی بلوچ ناروئی است. خانواده میرزائی ۳۰ شتر و ۲۰۰ بز دارند، عایدی آنها از این دامهاست بعلاوه درآمد شترداری از شتران متعلق به خارجیها. در شرق چاه نیلی در کوهستان دو چادر دیگر است. که آنها ۱۵۰ بز دارند.

بین چاه نیلی و نخيله چاه واقع شده و چاه به معنی گودی است. چاه چشمه‌ای دارد با اندکی آب و کمی کشت گندم که متعلق به جلالی برادر حسن خان نخيله است. این خانوار چهار چادر دارند و دارائی آنها گذشته از کمی زراعت یکصد بز و ۱۰ شتر است ولی شتر مردم راهم نگاه میدارند و مزد میگیرند. در جنوب نخيله در داخل کوهستان چاه شنه است. شنه به جاهای پست و آبدار گفته میشود که اگر زمین را بکنند آب نمایان میشود. چاه شنه در سر راه نصرت آباد به نخيله قرار دارد، در آنجا هم چاه است و هم چشمه با آبی شور و چهار چادر که آنها هم مالدار دارند ولی در آنجا شتر کم و بیشتر چادرها ببز و تعدادی گوسفند دارند (۲۰۰ بز و ۲۰ شتر) در شرق چاه شنه چاههای دیگری بهمین صورت است.

این توصیف به درازا کشید و میتوان نمونه‌های زیادی از این زندگی چادر نشینی که بر اساس شتر داری است و بیلامیشی در آن وجود ندارد ذکر کرد. در بیابانهای جنوب ده سلم تادامنه‌های کوه سیمرغ شترها همه جا در دشت پراکنده هستند و در آنجاها گله‌بان هم نیست و مالک شترها هم از شتر خود بی‌خبر و در

۱- نوک آباد تغییر یافته نوآباد است و اسم سابق آن ترمین بوده. ملک محمد راهنمای دکتر گابریل در دشت لوت از آنجاست و نامهای کوه ملک محمد و چاه ملک محمد و کردریگ ملک محمد از اسم اوست. در آبانماه ۱۳۵۰ نگارنده ملک محمد را در نخيله دید. گرچه پیر است ولی شکسته نیست و حافظه خوبی دارد و هنوز محللهائی که با گابریل رفته بخوبی به یاد داشت.

ده سلم شنیدم که حتی شترهای اهالی سرچاه در اطراف ده سلم چرا مینمایند و مالکین شترها از محل شتر خبر ندارند ولی خوب میدانند که لااقل هفته‌ای یکبار شترها سرآب می‌آیند و اگر کسی خواست شتر خود را بیابد باید چند روزی سر قنات ده سلم در انتظار نشیند.

تا آنجائیکه تاریخ بیاد دارد زندگی مردم حواشی شرقی لوت از شترداری و بزداری بوده است و چون هیچ نوع معیشت دیگری در آنجاها مقدور نیست بناچار مردم به حشم‌داری رو آورده‌اند. برخلاف آنچه بظاهر گمان می‌رود بلوچان حاشیه شرقی ریگ از اوضاع و احوال داخل دشت اطلاع زیادی ندارند و تنها با محیط محدود اطراف خود آشنائی دارند. بلوچان بداخل ریگ نرفته‌اند و از آن بصورت جائی بسیار خطرناک و ناشناخته یاد می‌کنند. رشته‌های اولیه ریگ بواسطه پوشش فراوان تاغ چراگاه شتر است ولی شترها خود بداخل ریگ رفته و بر میگردند و کسی بدنبال آنها نمی‌رود و نخستین باری که نگارنده با شتر از ریگ گذشت و شتردارهای بلوچ همراه بودند ترسی بر آنها مستولی بود و از عاقبت سفر بیم داشتند.

در گذشته وضع چنین نبوده. برای سوداگری و بارکشی بلوچها از خراسان تا بم و نرماشیر و خبیص را بخوبی میشناخته‌اند و هر سال چند سفری باطراف مینمودند و از وضع کلیه راهها و مراحل آن خبر داشتند تا جائیکه ملک محمد در سفر دکتر گابریل نامبرده را از چاه‌روئی به کشیت رساند ولی امروز اثری از این بلد هانیست و بندرت کسی را میتوان یافت که از نامهای جغرافیائی و راههای ارتباطی باخبر باشد. محیط شناخته چادر نشینان از چاه‌روئی تا اسپ و زاهدان است و کم‌وبیش اشخاصی راه کشیت و خبیص را می‌شناسند. بلوچها اگرچه بیابان رانمی‌شناسند ولی به پوشش گیاهی آن بصیرت کامل دارند. نام تمام گیاههای دشتراحتی با گونه‌های ویژه یاد گرفته‌اند. شبی یکی از گیاه‌شناسان هم سفر نگارنده بلوچی را آزمایش کرده و مجموعه‌ای از گیاههای دشت را بوی نشان داد و بلوچ مذکور تمام آنها را با نامهای فارسی و بلوچی مشخص نمود و عجب اینکه این بلوچ بزحمت چند کلمه فارسی ادا میکرد ولی اسامی فارسی گیاهان را می‌شناخت.

مشکل معیشت

شترداری که منبع اصلی معیشت است، در کیفیت خود در گذشته و حال

یکسان نیست .

بررسی‌های محلی حاکی از توسعه روز افزون گله‌های شتر در حواشی شرقی است که بدون ازدیاد درآمد مردم باعث کاهش پوشش نباتی و خرابی آن گشته است . پوشش نباتی حاضر در دامنه ریگها و چاله‌های پای‌ریگ از درخت تاغ‌زرد است که با آن اسکنبیل و گیاهان دیگری همراه شده‌اند ولی علوفه اصلی شترها برگهای تاغ است . در حواشی شرقی لوت بندرت درخت تاغ سرسبز و شاداب یا اسکنبیل سبز یافت میشود . اسکنبیل که مورد علاقه شترها است هیچگاه برگ سبزی بخود نمی‌بیند و اولین جوانه‌های کوچک را شترها یا بزها می‌خورند و همیشه بصورت چوبی خشک است .

تاغ‌زرد برگ‌دار هست ولی آنهم بزودی بواسطه چرای بی‌رویه به درختی خشک بدل میشود . بر رویهم در شرایط موجود، شترها پوشش نباتی را به نابودی میریند و نمی‌توان تصور کرد که در گذشته نیز وضع بهمین منوال بوده زیرا در آن صورت از درختان تاغ چیزی بجا نمانده بود .

در گذشته و حتی تا ۵۰ سال قبل شترداری برای بارکشی بود و تمام کالا های معروف کرمان از خرما و حنا تا مرکبات توسط شترها به ولایات حمل میشد و مایحتاج مردم کرمان و بلوچستان با بارکشی توسط شتر صورت میگرفت . قوافل بزرگی از شتر مسافران و زائران را از کرمان و بلوچستان به خراسان و بالعکس میرساندند و به شرحی که در نوشته المقدسی دیدیم هزار شترخرمای کرمان را به خراسان میردند و در جنگها و لشکرکشی‌ها وسیله حمل آذوقه شتر بود و با این تفصیل شترداری منبع عایدی سرشاری برای اهالی میباشد زیرا شتر خرجی نداشت و در غالب مراحل از علوفه محلی سیر میشد و مقدار کمی نواله از جو یا تخم پنبه و غیره هرشب به حیوان میدادند .

کاروان سالارهای گذشته هرکدام سرشناس بودند و خود چندین شتر داشتند و چندین شتر هم بشکل کرایه یا حق‌العمل‌کاری در اختیار میگرفتند و قافله‌ای می‌ساختند. قوافل کوچکتر از شتردارهای کم بضاعت روبراه میشد که یک خانواده از شترهای خود برای بارکشی بهره‌برداری میکرد و بندرت افرادی با چند شتر شخصی در فواصل نزدیک بار حمل میکردند . با شرح فوق مالک شتر همیشه همراه شتر خود نبود و حتی سالی یکبار هم سراغ شترهای خود را نمیگرفت و کاروان سالار حق وی را پرداخت میکرد .

با شرح فوق مسلم است که شترها بیکار نبودند که ماهها و بلکه سالها در حواشی ریگ خود سر بچرا روند بلکه در طول راهها در حرکت بوده و چرا

در حین سفر انجام میشود، تنها شترهای علیل را در جاهائی مستقر مینمودند. مالک شتر هم بدون صرف وقت و تحمل سفر، عایدی خود را دریافت مینمود و لاجرم چون مشغله‌ای نداشت بهرکاری از راه زنی تا سپاهی‌گری دست میزد و حتی با ملاحظه کرایه‌کشی سرشار عده‌ای از اهالی شهرهای بزرگ سیستان و قانات و بیرجند شتر خریده و بقوافل روستاها کرایه میدادند و سود میبردند.

پیدایش ماشین در راههای بزرگ وضع قوافل را بهم زد. مدتی کاروان شتر با رقابت با ماشین بکار سابق خود با جرئت ادامه داد ولی کندی حمل و نقل دکان آنها را کساد کرد شترها راههای بزرگ را رها کرده و به راههای فرعی قناعت کردند راههای فرعی چون برای حرکت ماشین آماده‌گی نداشتند در طول چند سال حیطة عمل شترداری بودند ولی بتدریج در این راهها نیز ماشین پیدا شد و با اندکی مرمت و تعمیر، جاده‌ها ماشین‌رو شدند. شترها از بارکشی‌رانده شدند و مالکین شتر در انتظار پیش‌آمدی نامعلوم شترها را به شتربانی سپرده و هر شتربان برای جلب مشتری بیشتر محل مناسبی برای چراگاه پیدا کرد. همه از پوشش سرشار گیاهی لوت شرقی آگاهی داشتند و از هرسو شترهای بیکار بآنحدود رو آوردند و روز بروز در نتیجه زاد و ولد شماره آنها فزونی یافت و وضع موجود از آن حاصل آمد.

از شترداری امروز عایدی مستمری حاصل نمیشود ولی این حیوان صبور هنوز مقام ارجمند خود را بین اهالی حفظ کرده و ارزشی دارد. شتر جوان در حدود سه هزار ریال و شتر قوی و بزرگ تا هفت هزار ریال ارزش دارد و در بازارهای سیستان و بیرجند شتر خریدارانی دارد و حتی هر سال چوب دارهای قانات برای خرید شتر به حدود چاهها می‌آیند، ولی این شتر چه مصرفی دارد؟ هنوز در دهات خراسان و سیستان شتر وسیله کار کشاورزی است که از آن برای حمل بار و محصول زراعی استفاده میشود و بندرت گوشت شتر در قصابی‌ها دیده میشود. همین و دیگر هیچ.

چنین وضعی دوام پذیر نیست. بلوچان منطقه چاهها سرمایه دیگری جز شتر ندارند و دلخوشی آنها زیاد شدن سالیانه تعداد شتر است و به داشتن ۳۰ یا ۵۰ شتر مباحات میکنند ولی از این شترها عایدی حاصل نیست و هر سال چند شتر از گله جدا کرده و برای مایحتاج زندگی میفروشند. تعداد شتر رو بفرزونی است و شتر مصرفی جز بارکشی ندارد و لابد سال بسال خریدار شتر کمتر و ارزش آن روبه کاهش است. سه هزار ریال بهاء یک شتر برابر یک سرگوسفند چاق است و حال آنکه در ۱۰ سال پیش بهاء شتر ده برابر قیمت گوسفند بود.

چادرنشینان حواشی شرقی لوت زندگی رقت‌باری دارند و شترداری هم نمیتواند بیش از این منبع معیشت باشد و هیچ طرح عمرانی منطقه‌ای هم در شرایط حاضر مقرون بصرفه نیست و صواب در این است که این چند هزار نفر را در مناطق جیرفت و بندرعباس به کشاورزی واداشت و شتر را از سر تاغهای زردلوت شرقی کم کرد .



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی